

فهرست

بخش اول : تاریخچه و تکوین رورشاخ	۱۳
فصل ۱: مقدمه	۱۳
پیش نیازهای بنیادی	۱۳
مزیت رورشاخ	۱۴
ریشه‌های کار آزمون رورشاخ	۱۵
فصل ۲: توسعه آزمون: نظام‌های رورشاخ	۲۴
مفهوم فرافکن و فنون فرافکنی	۳۴
تفاوت درون نظام‌ها	۳۶
نظام جامع	۳۷
فصل ۳: مجادله، انتقاد و تصمیمات	۴۴
هسته اصلی مجادلات	۴۴
انتقادهای اولیه رورشاخ	۴۷
عناصر جدیدتر در مجادلات	۴۹
نقد معاصر رورشاخ	۵۲
یک مرور کلی	۵۶
تصمیم‌گیری برای استفاده از رورشاخ	۵۶
رورشاخ و ترکیب آزمون‌ها	۵۸
بخش دوم: اجرا و نمره‌گذاری آزمون رورشاخ	۶۲
فصل ۴: اجرای رورشاخ : تصمیمات و روش‌ها	۶۲
رورشاخ و آزمون‌های ترکیبی	۶۳
روش‌های اجرا	۶۵
مشکل پروتکل‌های کوتاه	۷۱
مشکل گزارش‌های طولانی	۷۳
ثبت پاسخ‌ها	۷۵
وارسی	۷۷
برگه محل	۸۵
آزمون محدودیت‌ها	۸۶
خلاصه	۸۶
فصل ۵: نمره‌گذاری: زبان رورشاخ	۸۹
فصل ۶: مکان و کیفیت تحولی: کدگذاری و معیارها	۹۸

۹۹.....	پاسخ W (کل).....
۹۹.....	پاسخ D (جزء شایع).....
۱۰۱.....	پاسخ Dd (جزئیات غیر معمول).....
۱۰۲.....	پاسخ S (جزئیات فضای سفید).....
۱۰۲.....	کدگذاری مکان برای ناحیه‌های D چندگانه.....
۱۰۳.....	کیفیت تحولی (DQ).....
۱۰۸.....	خلاصه.....
۱۰۸.....	منابع.....

فصل ۷: تعیین کننده‌ها : کدگذاری و معیارها..... ۱۰۹

۱۱۱.....	تعیین کننده شکل (F).....
۱۱۴.....	تعیین کننده‌های حرکت.....
۱۱۷.....	زبرنوشته‌های فعال - نافعال.....
۱۲۵.....	تعیین کننده‌های رنگ.....
۱۳۳.....	تعیین کننده‌های رنگ بیفام.....
۱۳۵.....	تعیین کننده‌های سایه - روشن.....
۱۳۸.....	تعیین کننده بافت.....
۱۴۱.....	تعیین کننده ابعادی - سایه‌روشن (چشم انداز).....
۱۴۵.....	تعیین کننده سایه‌روشن پراکنده.....
۱۴۶.....	پاسخ بعد شکل (FD).....
۱۴۸.....	پاسخهای جفت و انعکاس.....
۱۵۱.....	پاسخ مختلط.....
۱۵۵.....	توافق درون کدگذاری.....
۱۵۵.....	خلاصه.....
۱۵۶.....	منابع.....

فصل ۸: کیفیت شکل، محتوا، پاسخ‌های رایج و فعالیت سازمانی..... ۱۵۷

۱۵۷.....	کیفیت شکل.....
۱۶۵.....	محتوا.....
۱۶۹.....	پاسخ‌های رایج.....
۱۷۱.....	فعالیت سازمانی.....

فصل ۹: نمرات خاص..... ۱۷۵

۱۷۵.....	بیان‌های شفاهی غیر معمول.....
۱۷۶.....	بدکارکردی در سطح یک و دو.....
۱۷۷.....	بیان‌های شفاهی انحرافی (DV و DR).....
۱۸۰.....	ترکیبات نامناسب.....
۱۸۴.....	درجاماندگی (PDV).....
۱۸۵.....	مشخصه‌های محتوای خاص.....
۱۸۷.....	پاسخ‌های بازنمایی انسان.....
۱۸۸.....	پاسخ‌های شخصی شده.....

۱۸۹.....	پدیده رنگ ویژه.....
۱۸۹.....	نمره‌های خاص چندگانه.....
۱۹۱.....	منابع.....
۱۹۲	فصل ۱۰: خلاصه ساختاری.....
۱۹۲.....	سری نمرات.....
۱۹۳.....	بخش بالایی خلاصه ساختاری.....
۱۹۶.....	بخش پایینی خلاصه ساختاری.....
۱۹۹.....	بخش اندیشه‌پردازی.....
۱۹۹.....	بخش احساسات.....
۲۰۰.....	بخش میانجی‌گری.....
۲۰۱.....	بخش فرایند.....
۲۰۱.....	بخش میان فردی.....
۲۰۲.....	بخش ادراک خویشتن.....
۲۰۲.....	شاخص‌های خاص.....
۲۰۵	پیوست: جدول کیفیت شکل.....
۲۹۳.....	داده‌های مربوط به کودکان و نوجوانان غیربیمار.....

نمره‌گذاری و تفسیر آزمون رورشاخ پیدا کرد و به زودی تمام دیگر نظام‌ها کنار گذاشته شدند. اکنون و نزدیک به چهل سال است که تنها مرجع معتبر رورشاخ، نظام جامع اکسندر است.

متأسفانه با اینکه رورشاخ یکی از پرطرفدارترین آزمون‌های روانی در کشور ماست و هر سال تعداد زیادی کار تحقیقی و پایان‌نامه بر اساس آن شکل می‌گیرد، هنوز متخصصان و دانشجویان ما از نظام‌های قدیمی و نامعتبر استفاده می‌کنند، نظام‌هایی که در سطح بین‌الملل دیگر از اعتبار چندانی برخوردار نیستند. چند سالی است که نظام جامع در سطح بسیار محدود در چند دانشگاه کشور آموزش داده می‌شود اما هیچ مرجع معتبری برای آن وجود ندارد.

کتاب حاضر ترجمه آخرین ویرایش اکسندر از نظام جامع است که در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. این کتاب در برگیرنده اصول اجرا و نمره‌گذاری رورشاخ است. در حقیقت کارهای اکسندر در سه جلد به چاپ رسیده است. جلد اول شامل اصول اجرا، نمره‌گذاری و تفسیر است که بخش اول آن یعنی اجرا و نمره‌گذاری در جلد اول به چاپ می‌رسد و بخش تفسیر در مجلدی جداگانه به چاپ خواهد رسید.

همچنین از جناب آقای محمدحسین زندی، رئیس کتابخانه دانشکده روان‌شناسی علامه طباطبایی نیز کمال تشکر و قدردانی را دارم. در پایان لازم است از انتشارات ارجمند که زحمت چاپ و انتشار این اثر را پذیرفتند، تشکر کنم.

سید ابوفاضل حسینی نسب

زمستان ۱۳۹۰

نزدیک به هشتاد سال از زمانی که برای اولین بار ۱۰ تصویر رورشاخ به نمایش عمومی درآمد می‌گذرد. از آن زمان تا کنون این آزمون محبوبیت فراوان، استفاده گسترده و تحقیقات قابل توجهی را به خود اختصاص داده است. اگرچه از آن زمان تا کنون نقش‌های روانشناسان و متخصصان بالینی دچار تحول و تنوع گسترده‌ای شده است، هنوز هم رورشاخ از جمله رایج‌ترین آزمون‌های مورد استفاده در محیط‌های بالینی است.

پس از انتشار رساله معروف هرمان رورشاخ با عنوان تشخیص روانی (۱۹۴۲/۱۹۴۱) تا سال‌ها این آزمون با بی‌توجهی متخصصین بالینی رو به رو شد. ولی به مرور توجه‌ها به سمت آن جلب شد تا اینکه در دو دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی، رورشاخ مترادف با روان‌شناسی بالینی بود. رورشاخ خیلی زود و با اینکه هنوز کار خود را تکمیل نکرده بود در ۳۷ سالگی درگذشت. همکاران او کارش را ادامه دادند و موجب پیشرفت آزمون شدند. متأسفانه هر یک از طرفداران رورشاخ مسیر خود را رفت و حتی گاهی از رویکرد اصلی رورشاخ نیز فاصله گرفتند.

در سال ۱۹۷۰ جان اکسندر به همراه تعدادی از متخصصان بالینی با مرور تمام نظام‌های نمره‌گذاری و تفسیر آزمون رورشاخ، با مبنای قرار دادن اصول روش تجربی اقدام به ایجاد نظامی برای نمره‌گذاری و تفسیر آزمون کردند. هدف اصلی آن‌ها ایجاد رویکردی یکپارچه و نظاممند در اجرا، نمره‌گذاری و تفسیر آزمون با در نظر گرفتن نقاط قوت تمام نظام‌های دیگر نمره‌گذاری رورشاخ بود. این هدفی بزرگ و البته مشکل‌بود ولی خوشبختانه نتیجه داد.

نظامی که اکسندر آن‌را بنا نهاد با عنوان "نظام جامع" جایگاه خود را به عنوان تنها روش اجرا،

برای شفاف‌سازی و گسترش کارهای پایه با تمرکز بر مراجعان جوان‌تری که وضعیت نامناسبی داشتند بود، جلد سوم شامل نتایج خام می‌شد. در بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵، تغییرات و اضافات به سیستم ادراکی آنقدر متعدد بود که ویرایش اصلی جلد اول را بسیار سودمند کرد. ویرایش دوم در سال ۱۹۸۶ منتشر شد، اما تحقیق و تجزیه اطلاعات اضافی موجب تغییرات و اضافات بیشتری در آن گردید بطوری که متأسفانه ویرایش دوم منسوخ شد. ویرایش دوم جلد ۲ در سال ۱۹۹۱، و ویرایش سوم جلد ۱ در سال ۱۹۹۳ انتشار یافت. به طور کلی، به نظر می‌رسد آن‌ها نقطه اوجی در سیستم ادراکی را نشان می‌دهند. اما، کار هنوز تمام نشده و رورشاخ در صدد پاسخگویی به سوالات بی‌پاسخ متعددی است که وجود دارد. اصول اولیه سیستم برای چندین سال بدون تغییر باقی ماند و آن‌ها را برای نیل به هدف اولیه این پروژه آماده می‌ساخت که عبارت بود از: ارائه روش استاندارد با استفاده از آزمونی که براحتی قابل آموختن است همراه با پایایی درون نمره‌ای بالا، و برای تفسیر، اعتباری مقاوم را به نمایش گذارد. البته، تعدادی از اجزای آزمون هنوز نیاز به مطالعه دارد. در نتیجه، تعدادی از ویژگی‌های سیستم اصلاح شدند، تعدادی منسوخ شدند، و تعدادی هنوز مورد بررسی قرار دارند. تحولات زیادی که در طول دهه گذشته رخ داده مباحثی برای ویرایش جدیدی از کار پایه با در نظر گرفتن سیستم را به راه انداخته است. در طراحی این تجدیدنظر، دلایل منطقی و معقولی برای ارائه ۲ جلد در ۱ جلد به منظور گسترش پوشش تفسیر و همچنین ذخیره محتوای جلد ۲ برای کارهای آینده

اگر در سال ۱۹۷۰ که ساخت قطعه اول سیستم ادراکی شروع شد کسی پیش بینی می‌کرد که ساخت این پروژه ادراکی تا قرن بعد ادامه خواهد داشت هیچ کس حرف او را جدی نمی‌گرفت. در آن زمان ما با تصمیمات نسبتاً ساده‌ای با توجه به طرز نشستن، دستورالعمل‌ها، و اصول پایه نمره‌گذاری روبرو بودیم و کار پیش رویمان بنظر ساده می‌آمد: یعنی، ادغام همه ویژگی‌های قابل دفاع رویکردهای دیگر به یک قالب واحد. این ساده‌انگارانه بود که فرض می‌شد تقریباً همه عناصر مورد نیاز برای استفاده و درک آزمون وجود دارد. بنابراین هیچ کس نمیتوانست سختی‌هایی که این تحقیق گسترده داشت را پیش بینی کند. حتی در پایان سال ۱۹۷۳، زمانی که کار برای چاپ اول این اثر کامل شد، ساده‌پنداری همچنان وجود داشت. واضح بود که مساله نمرات خاص باید قطعی شود و برای این کار نمونه استاندارد شده بزرگتری لازم است، اما پروژه‌های طراحی شده برای به انجام رساندن این کار، تا بحال در جریان است. در واقع، اکثریت معتقد بودند که ما قسمت عمده کار را برای ارائه "بهترین" رورشاخ پیموده‌ایم. همانطور که معلوم است، بهترین هنوز در راه اند.

همانطور که پروژه‌های جدید تکمیل می‌شد، اطلاعات بیش از آنچه پاسخ داده بود پرسش‌هایی بر می‌انگیخت، در نتیجه نیاز به طراحی تعداد بیشتری از مطالعات نسبت به آنچه پیش‌بینی شده بود بوجود آمد. وسعت داده‌هایی که تا سال ۱۹۷۶ جمع‌آوری شده بود بسیار گسترده‌تر از آن بود بتوان آن‌را در یک سری از مقالات گنجانند بنابراین تصمیم برای تألیف جلد دوم شکل گرفت. اگرچه جلد دوم راهی

با تمرکز بر تفسیر نمونه‌هایی که دامنه گسترده‌ای از مسائل را نشان می‌دهند وجود دارد.

این بازنگری جدید برای جلد ۱ یک کتاب موجز و مختصر نیست، اما باید توجه داشت که رورشاخ هم تست ساده‌ای نیست. اصطلاح جامع هنوز درخور این مجموعه است. این سیستم منعکس کننده پیروزی خرد کسانی است که با کارهای خود، پیش از اینکه کار آغاز شود زمینه رشد را برای آن آماده کردند، علاوه بر این اطلاعات جدیدی از طریق کار محققان در طول ۳ دهه گذشته گشوده شده است.

موفقیت اولیه این پروژه به دلیل دلگرمی‌های ویژه ۴ نفر از ۵ دست اندر کاران رورشاخ می‌باشد که اسامی آن‌ها در ذیل آمده:

ساموئل بک^۱، مارگارت هرتز^۲، برونو کلاپفر^۳، و زیگموند پتروفسکی^۴.

به عبارتی، ایده اولیه برای این پروژه توسط دیوید راپاپورت^۵ شکل گرفت که در سال ۱۹۵۴ به من توصیه کرد تا رورشاخ را کامل درک کنم، اما آغاز به کار واقعی توسط برونو کلاپفر و ساموئل بک بود که هر یک بطور جداگانه روی این پروژه کار کردند. در سال ۱۹۶۷، آن‌ها هردو پروژه‌ای برای تحقیقات گسترده‌ای درمورد آزمون به روش‌های خود شروع کردند و در سال ۱۹۶۸ اولین مجموعه تحقیقات را به انجام رساندند. در سال ۱۹۷۰، هنگامی که نتایج به وضوح نشان دادند که هر یک از رویکردها از جمله رویکردهای "هرتز، پتروفسکی، و راپاپورت" که شایستگی قابل توجهی را در کارشان نشان داده بودند، کاستی‌هایی در یک یا چند جنبه از کار خود دارند، بنابراین من به "بک و کلاپفر" پیشنهاد کردم که ادغام برخی از رویکردها

می‌تواند موجب گسترش منطقی کار شود. هیچ یک از آن‌ها، نه از یافته‌های جدید خوششان آمد و نه از پیشنهاد من، اما آن‌ها می‌توانستند خصومت شخصی خود را بروز دهند و یا اینکه بطور محتاطانه این ایده را بپذیرند، کاری که "هرتز و پتروفسکی" مدت کوتاهی پس از آن انجام دادند. با نگاهی به گذشته، من شک دارم که هر یک از این ۴ نفر به این کار اعتقاد داشتند یا نه، اما فکر می‌کنم هر ۴ نفر شیفته کار شدند.

برای پیشرفت این پروژه، پیشنهادات، نظرات و انتقادات زیادی به دست من رسید که بسیار الهام بخش و حمایت کننده بود. این حمایت‌ها از طریق پیشنهادات و نظرات به من رسید. ترغیب و تشویق‌های فراوان و دوستی‌های گرمشان برای من الهام بخش بود. اینها باعث شدند که من با انگیزه‌ای قوی به کار ادامه بدهم. در واقع آن‌ها پدربزرگ و مادربزرگ‌های سیستم جامع هستند. آن‌ها همه مربوط به گذشته هستند اما میراث آن‌ها باقی می‌ماند. بخش عمده‌ای از کار و ایده‌هایشان به صورتی محکم و پایدار در سیستم جامع وجود دارد.

بخش عمده‌ای از رشد بعدی سیستم جامع، از پیشنهادات پزشکان و تلاش‌های ارتش کوچکی از پژوهشگران به دست آمده است. در این میان گروه دومی وجود دارد که سزاوار به رسمیت شناخته شدن است. آن‌ها در بنیاد تحقیقات رورشاخ (کارگاه‌های آموزشی رورشاخ) برای فواصل مختلف به عنوان مدیران و دستیاران پروژه، با شور و اشتیاق به ظاهر خستگی‌ناپذیر خدمت کرده‌اند. اغلب، تلاش‌های آن‌ها فراتر از آنچه انتظار می‌رود است و کارهای آن‌ها پیوسته به اطلاعات جدید با توجه به طبیعت آزمون و تفسیر آن در بانک اطلاعاتی حفظ می‌شود. آن‌ها بوسیله افرادی که در بیش از ۵۵۰ تحقیق شرکت داشتند آموزش دیدند و نظارت شدند. آن‌ها عبارتند از:

- 1-Samuel Beck
- 2-Marguerite Hertz.
- 3-Bruno Klopfer
- 4-Zygmunt Piotrowski
- 5-David Rapaport

هستند، اما تقریباً نیمی از آن‌ها با پیش زمینه‌های متنوع دیگری اعم از یک نوازنده حرفه‌ای و یک خیاط بازنشسته و با استعداد که از یک دبیرستان فارغ تحصیل شده است می‌باشند. بازرسان دیگر، شامل پزشکان، دندانپزشکان، پرستاران، مددکاران اجتماعی، خانه‌سازان، و چند منشی بسیار ماهر که آموخته‌اند که اجرای رورشاخ به اندازه تایپ کردن نامه خسته‌کننده است. توانایی این افراد غیر متخصص، برای یادگیری اجرا و نمره‌گذاری آزمون در یک قالب استاندارد، از جمله جنبه‌های بسیار اطمینان‌بخش سیستم بوده است.

همچنین این پروژه شامل برخی افراد بسیار خاص می‌باشد که شایان ذکر است. آن‌ها به عنوان کارمندان هسته‌ای و یا در نقش‌های ارشد مشاوره خدمت کرده‌اند. جوینس و ایلی^۱ به عنوان هماهنگ‌کننده پروژه در سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۸ با ما همکاری می‌کرد و اگر پافشاری او نبود و استعدادها را سازماندهی نمی‌کرد ممکن بود ما در کار دچار لغزش و تردید شویم. در طول همان دوره ایلین برایانت^۲ ناظر ما بر تحقیقات آزمایشگاهی بود. او به رشد برخی از نوآوری‌ها برای بهبود طرح ما کمک کرد. آنتونیا ویکتوریا لورا برای نزدیک به ۱۰ سال از همکاران ما بود و در آن زمان بیش از ۸۰۰۰ آزمون برای مطالعات مختلف به کار گرفته شد. او نبوغ قابل ستایشی داشت. باربارا میسون^۳ نیز برای بیش از یک دهه به عنوان مربی، معلم، پژوهشگر و پزشک به ما خدمت کرد. تطبیق‌پذیری او به طور مداوم چشمگیر بود.

جورج آرمبستر^۴ و یوجین توماس^۵، هر کدام بیش از یک دهه به عنوان ویرایشگر اصطلاحات به ما کمک کردند. هر دو سهم بیشتری از آنچه بتوان

Gerald Albrecht -Doris Alinski -Michael Allen -Franscesca Antogninni
William Baker-Miriam Ben Haim -Jeffrey Berman- Carol Bluth- Peter Brent -Evelyn Brister- Richard Bruckman- Edward Caraway- Eileen Carter- Andrew Chu- Michael Coleman -Susan Colligan- William Cooper- Terry Cross- Robert Cummins- Mark Edwards- Frederick Ehrlich- Gail Famino- John Farber- Ronda Fein- Gary Fireman- Roy Fishman- Jane Foreman- Benjamin Franklin- Dorothy Frankmann- Christy George- Katherine Gibbons- Beth Raines Nancy Goodman- Laura Gordon- -Carolyn Hafez- Nancy Haller- Doris Havermann- Dorothy Helinski- Lisa Hillman- Sarah Hillman Milton Hussman- Geraldine Ingalls -Susan James- Marianne Johnston Lester Jones- Katsushige Kazaoka- Mary Lou King -Richard Kloster- Beth Kuhn-Clark- Nancy Latimore- Carol Levantrosser- Richard McCoy Arnold Lightner- Doris Price- Virginia Reynolds- Felix Salomon- Joseph Schumacher- Whitford Schuyler- Barbara Seruya- Eva Stern Jane Sherman- Sherill Sigalow- Kenneth Sloane- Frederick Stanley- Louise Stanton - Sarah Sternklar - Robert Theall- Vicki Thompson- Peter Vagg - Alice Vieira- Donald Viglione- Edward Walker- Denise McDonnahun- Marianne MeMannus- Louis Markowitz- Andrew Miller- Beatrice Mittman- Lynn Monahan- Ralph Nicholson- Michael O'Reilly- Carmen Penzulotta- George Pickering- Helen Yaul- Jane Wasley- Richard Weigel- Donna Wiener- Levy- Robert Wilke- Elizabeth Winter- Leslie Winter- Tracy Zalis- Nancy Zapolski- Mark Zimmerman- Arnold Lightner- Richard McCoy- Edward Walker Donald Viglione-

بازرسان ما شامل بسیاری از روان‌شناسان حرفه‌ای و دانشجویان فارغ تحصیل روان‌شناسی

1-Joyce Wylie
3-Barbara Mason
5-Eugene Thomas

2-Elaine Bryant
4-George Armbruster

اُگاو^{۱۸} (ژاپن)، و ورا کامپو^{۱۹}، مونتسارت راس پلانا^{۲۰} و کانسیپشن سِنْدین^{۲۱} (اسپانیا). آن‌ها این حقیقت را که آزمون جهانی است و مردم مشابه هم هستند بدون توجه به جایی که آن‌ها زندگی می‌کنند را تصریح می‌کنند.

لوئیس موریللو^{۲۲}، دوست استثنایی کارگاه‌های آموزشی رورشاخ بود. او سخاوتمندانه بیمارستان استونی لوج^{۲۳} را برای کارهای ما افتتاح کرد و نزدیک به ۱۵ سال از تحقیقات ما حمایت کرد. او یکی از همکاران بسیار عالی ما و یک مدل واقعی برای روانپزشکی بود. ابروینگ وینر^{۲۴} نیز یک دوست وفادار، مشاور و منتقد از زمان آغاز به کار پروژه بوده است. او به طور مستقیم مسئول بسیاری از ویژگی‌های نظام و همچنین همراه من در کارگاه‌ها بود، در نتیجه وظیفه من را سبک‌تر و لذت‌کار را بیشتر کرد.

در طول سال ۱۹۹۰، شورای پژوهشی رورشاخ تشکیل شد. کارکرد اصلی آن، ارزیابی نتایج تحقیقات جدید، طراحی و اجرای مطالعات جدید در مورد مسائل مربوط به قابلیت اطمینان و اعتبار آزمون، و ارائه پیشنهادهایی در خصوص مطالب اضافه شده و تغییرات نظام جامع می‌باشد. افرادی که در این راه به ما کمک کردند و یا در ادامه به عنوان عضوی از شورای پژوهشی بودند عبارتند از: توماس بول^{۲۵}، فیلیپ اِردبرگ^{۲۶}، راجر گرین^{۲۷}، مارک هیلسن رُس^{۲۸}، گرگوری مایر^{۲۹}، ویلیام پری^{۳۰}، و دونالد فیگلاین^{۳۱}. من کوشش و فداکاری آن‌ها را تحسین

به کلام در آورد را ایفا کردند و جزو بهترین‌های روانشناسی هستند. جان راجر کلاین^۱ اولین مشاور کامپیوتر ما بود و علی‌رغم اینکه دانش کمی از رورشاخ داشت، برنامه‌ای برای ذخیره‌سازی و تجزیه و تحلیل اطلاعات ساخت که ما را قادر ساخت برای اولین بار، قطعه‌های بزرگی از داده‌ها را به راحتی به هم مرتبط سازیم. جوئل کوهن^۲ جایگزین جان شد و عمدتاً مسئول انواع برنامه‌های پیچیده‌ای بود که ظرفیت ما را برای ذخیره و تجزیه و تحلیل داده‌ها افزایش می‌داد. او و هوارد مک گوایر^۳ مسئول توسعه برنامه‌های کمکی برای تفسیر نیز بودند.

۱۰ نفر دیگر نیز سزاوار تقدیر هستند. آن‌ها در کار طاقت فرسای نمره گذاری مجدد گزارش‌هایی که در هر زمانی، تغییراتی در آن‌ها رخ داده بود شرکت داشتند:

دوریس آلینسکی^۴، ائریل بیک من^۵، ایلین کارتر^۶، روس کاسگرو^۷، لیزا هیلمن^۸، نانسی لاتیمور^۹، ترزا سیو^{۱۰}، جان تاکی^{۱۱}، بوجین توماس^{۱۲}، ادوارد واکر^{۱۳}. من از سعی و تلاش آن‌ها و همچنان تحملشان برای ناکامی‌ها، تقدیر می‌کنم.

افراد بسیاری نیز در جامعه بین‌المللی هستند که برای آزمایش سیستم بسیار مفید بودند و آن‌را به همکاران خود آموزش داده و کمک قابل توجهی به اطلاعات پایه ما کردند. آن‌ها عبارتند از: آن آندرونیکوف^{۱۴} (فرانسه)، برونو زانکی^{۱۵} (ایتالیا)، لئو کوهن^{۱۶} (هلند)، تُریکو ناکامورا^{۱۷} و تاسیبکی

18-Tosbiki Ogawa	19-Vera Campo
20-Monserrat Ros Plana	21-Conception Sendin
22-Luis Murillo	23-Stony Lodge
24-Irving Weiner	25-Thomas Boll
26-Philip Erdberg	27-Roger Greene
28-Mark Hilsenroth	29-Gregory Meyer
30-William Perry	31-Donald Viglione

1- John Roger Kline	2-Joel Cohen
3-Howard McGuire	4-Doris Alinski
5-Earl bakeman	6-Eileen Carter
7- Ruth Cosgrove	8-Lisa Hillman
9-Nancy Latimore	10-Theresa Sabo
11-John Talkey	12-Eugene Thomas
13-Edwaed Walker	14-Anne Andronikof
15-Bruno Zanchi	16-Leo Cohen
17-Noriko Nakamura	

می‌کنم که با آنها با چالش‌های آزمون روبرو شدیم. قسمت اعظم رشد نظام جامع در دهه گذشته، نتیجه مستقیم تلاش‌های آنهاست.

من باید از استعدادهای قابل توجه دخترم "آندرنئا"، و همکار اجرایی‌ام "کارن راجر" تشکر کنم. نه تنها آنها در زمینه دانش رورشاخ استاد شدند، همچنین آنها باعث شدند که کارگاه‌های آموزشی رورشاخ با نظم خاصی به راه خودش ادامه بدهد. همچنین یک بدهی غیر قابل جبران به همسرم "دوریس" دارم که احتمالاً اغلب فکر می‌کرد که با لکه‌های جوهر ازدواج کرده است. او در هر جنبه‌ای از کار در کارگاه‌های رورشاخ درگیر بود و یک منبع تشویقی و حمایتی، برای همه ما بوده است.

در پایان، توصیه‌ای برای پژوهشگر آینده‌نگر رورشاخ. هیچ پایان آشکاری برای سوالات ادامه‌دار تحقیق که به واسطه این آزمون بسیار جذاب مطرح

می‌شود وجود ندارد. اگرچه بسیاری از رمز و راز این آزمون برطرف شده ولی بسیاری نیز باقی می‌ماند. ما هنوز در مورد بسیاری از ویژگی‌های محرک‌های لکه جوهر و ارتباط مفهومی بین خوشه‌های داده‌ها و شخصیت یا همبستگی‌های رفتاری اطلاعات کمی داریم و نیاز به مطالعات بیشتری داریم. موضوع ویژگی‌های شخصیت بیش از حد مورد بی‌توجهی قرار گرفته، نه تنها با در نظر گرفتن رورشاخ، همچنین با توجه به ابزارهای ارزیابی دیگر. این‌ها چالش‌هایی هستند که باید دنبال شوند اگر رورشاخ و به طور کلی ارزیابی مهم هستند و برای آن تا به حال تلاش‌های زیادی انجام شده است و می‌بایست مردم را درک کرد و به موقع به مشکلات آنها رسیدگی کرد. تلاش برای کسب دانش در مورد آدمی همیشه سخت است اما پاداش آن می‌تواند برای یک زندگی کافی باشد.

J.E.E
Asheville, North Carolina
June 2002

فصل ۱

مقدمه

است و یک فرآیند پیچیده است که می‌تواند مورد تقاضا باشد. پیچیده است زیرا نیاز به مفسری برای حفظ چارچوب منطقی مفاهیم دارد که بدون آن دستیابی به نتیجه‌ای منطقی، غیرممکن است. این فرآیند مورد نیاز است، چرا که نیاز به مفسری برای این چالش که داده‌ها را یکپارچه کند وجود دارد. از سوی دیگر، این روال معمول تفسیر است که داده‌ها با استفاده از پرسش‌های نظام‌دار به دست آورده شود و یافته‌ها به صورتی مفهومی سازمان داده شود. این‌ها برای فردی که رورشاخ را می‌آموزد می‌تواند قابل فهم‌تر باشد اگر هر یک از ۳ پیش نیاز رورشاخ را آموخته باشد.

پیش‌نیازهای بنیادی

پیش‌شرط اول، درک منطقی خوب از انسان و مفهوم شخصیت است. این بدین معنا نیست که داده‌های رورشاخ را الزاماً با یک نظریه خاص شخصیت تفسیر کنیم چون این کار احتمالاً یک اشتباه است. نتیجه‌گیری رورشاخ، در نهایت می‌تواند به هر یک از انواع مدل‌های نظری شخصیت ترجمه شود اما قبل از این کار، داده‌ها باید مطابق شیوه‌ای که بر پایه یافته‌ها اعتباریابی شده است تفسیر شود.

تفسیر رورشاخ همیشه باید با هدف پیشروی در درک فرد به عنوان انسانی منحصر به فرد انجام گرفته

محرک‌های آزمون رورشاخ از ۱۰ تصویر تشکیل شده است که برای اولین بار در سال ۱۹۲۱ با انتشار رساله معروف هرمان رورشاخ^۱ به نام تشخیص روانی^۲ (۱۹۴۲/۱۹۴۱) برای عموم متخصصان به معرض نمایش قرار گرفت. از آن زمان آزمون محبوبیت فراوان، استفاده گسترده و تحقیقات قابل توجهی را به خود اختصاص داد. برای حداقل ۲ دهه، یعنی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، رورشاخ مترادف با روان‌شناسی بالینی بود. در طول آن سال‌ها، نقش اولیه متخصص بر ارزیابی و تشخیص روانی متمرکز بود. اگرچه نقش متخصصان در طول دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، گسترده‌تر و متنوع‌تر شد، ولی رورشاخ هنوز از جمله رایج‌ترین آزمون‌های مورد استفاده در محیط بالینی بود و این وضعیت تا به امروز ادامه دارد. این از آن جهت است که می‌توان اطلاعات قابل توجهی در مورد ویژگی‌های روانی یک فرد در صورتی که آزمون به درستی اجرا، نمره‌گذاری و تفسیر شود به دست آورد.

هر شخص هوشمندی می‌تواند اجرا و نمره‌گذاری (کدگذاری) رورشاخ را یاد بگیرد و روش‌های آن به طوری منطقی، سر راست هستند. از سوی دیگر تفسیر رورشاخ نه ساده و نه مکانیکی

1-Hermann Rorschach
2-Psychodiagnostik

۳. طرح ساختاری از مجموعه‌ای نزدیک به ۱۰۰ متغیر، برای بیش از ۶۰ متغیر، نسبت، درصد و قوس شاخص‌ها مشتق شده است. در مجموع، این ۳ مجموعه داده به ماده‌های تفسیر شده از آزمون شکل می‌دهند و معمولاً اطلاعات کافی برای ساخت یک توصیف معتبر و مفیدی برای روان‌شناسی فرد به دست خواهد داد.

مزیت رورشاخ

چرا باید زحمت استفاده از رورشاخ را به خود داد؟ بسیاری از روش‌های ارزیابی وجود دارند که می‌تواند شرح معتبر و مفیدی از فرد را به دست دهد و با وجود آن‌که توصیفات رورشاخ از یک فرد، کاملاً جامع است ولی از یک نمونه‌گیری به نسبت ناچیز از رفتارهای غیرمستقیم (پاسخ به لکه‌جوهر) به دست می‌آید. بنابراین یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌ها عمدتاً استنباطی هستند. استنباط به دست آمده از توصیفات رورشاخ در مقایسه با یک مصاحبه خوب، یافته‌های به دست آمده از دیگر آزمون‌های روانی، یا توصیفی که از مشاهدات افراد مهم در زندگی فرد شکل می‌گیرد، چه مزیتی دارد؟

پاسخ به این سوال به آن سر راستی که مدافعان رورشاخ می‌پندارند نیست. در واقع، یافته‌های رورشاخ در برخی زمینه‌ها ممکن است ارزش کمی داشته باشد و یا حتی بی‌ارزش باشد. برای مثال، اگر ارزیاب یا مراجعه‌کننده این باور را دارا باشند که بین علایم فعلی فرد با مناسب‌ترین درمان برای آن نشانگان رابطه پیوسته‌ای وجود دارد، یافته‌های رورشاخ بسیار اندک مفید خواهد بود و یا حتی هیچ کمکی برای تصمیم‌گیری در این مورد نمی‌کند. موارد دیگری نیز هست که در آنها هدف از ارزیابی انتخاب برچسب تشخیصی است. یافته‌های رورشاخ می‌تواند برای تصمیم‌گیری در این زمینه کمک کند

شود. آگاهی در مورد این که هیچ دو نفری کاملاً به هم شبیه نیستند، هر مفسر را به تلاش برای ادغام یافته‌هایی در خصوص منش از قبیل تفکر، احساسات، تصویر از خود، کنترل، و مانند این‌ها با استفاده از روش‌هایی که فردیت شخص را برجسته می‌نماید رهنمون می‌سازد.

پیش‌نیاز دوم برای تفسیر رورشاخ، داشتن دانش کارا در زمینه‌های آسیب‌شناسی روانی و ناسازگاری است. این به معنای داشتن یک آگاهی سطحی از برچسب‌های تشخیصی، یا یک فرض ساده که مفاهیمی مانند بهنجار و نابهنجار، معیارهای گسسته‌ای از نقاط قوت و ضعف فرد را به دست می‌دهد نیست. در عوض، می‌بایست یک درک بالا از آسیب‌شناسی روانی یا نابهنجاری حاصل شود با درک این که چگونه نقاط ضعف در رفتار به وجود می‌آید و چگونه مخلوط گونه‌های مختلفی از نقیصه‌های داخلی و بیرونی ناسازگاری را بوجود می‌آورد؟

پیش‌شرط سوم این است که مفسر باید خود آزمون را درک کند که از ۱۰ تصویر منقوش شده با لکه‌جوهر ساخته شده و زمانی که با یک روش استاندارد شده اجرا شود، بی‌درنگ فرد را به سوی گرفتن تصمیماتی پیش می‌برد که منجر به یک سری از پاسخ‌ها می‌شود. زمانی که پاسخ‌ها کدگذاری یا نمره‌گذاری شد، به ترتیب جمع‌آوری می‌شود و به عنوان مبنایی برای محاسبات عددی استفاده می‌شود. برای محاسبات عددی ۳ مجموعه اطلاعات وجود دارد:

۱. آزمونگر می‌بایست آزمودنی را به اطناب و پُرگویی، هنگام پاسخ دادن یا پاسخ به سوالات، ترغیب کند.
۲. ترتیب در پاسخ‌های داده شده، بازتاب هر دو ماده پاسخ و کدگذاری (نمره‌گذاری) باشد، و

شخص را منعکس کنند همان‌گونه که فرد تصمیم‌گیری‌های روزمره خود را انجام می‌دهد. بسیاری از این ویژگی‌ها برای ناظر رفتارهای روزمره، به آسانی قابل مشاهده نیست. مشاهدات بر روی محصولات فرآیندهای روان‌شناسی تمرکز دارند که همان رفتارها می‌باشند. یافته‌های رورشاخ عمدتاً منعکس‌کننده فرآیندهای تولید رفتار است.

در این زمینه تفسیر رورشاخ بر روی نظام روانی و عملکرد شخص تمرکز دارد. آزمون رورشاخ تأکید بیشتری بر روی ساختار روانی یا شخصیتی فرد دارد نه به رفتار فرد. اطلاعاتی که برای شناسایی علایم و تحقیقاتی که به سبب‌شناسی فرد می‌پردازد، وجه تمایز یک فرد از دیگری است اگرچه هر یک از آن‌ها نشانه‌شناسی مشابهی نشان دهند. چرا می‌بایست رنج استفاده از رورشاخ را کشید؟ اگر تصویر یک فرد، به عنوان یک نهاد منحصر به فرد روانی به خوبی توصیف شود می‌تواند از طریق انتخاب طرح درمان و یا کمک به تصمیم‌گیری‌های مهم دیگر در جهت رفاه آن شخص کمک کند، بنابراین گذاشتن چند ساعت از وقت خود برای اجرا، نمره‌گذاری، و تفسیر این آزمون ارزش بالایی دارد.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، هر کسی که قصد دارد مهارت خود را در استفاده از رورشاخ افزایش دهد می‌بایست ماهیت آزمون و درک این که رورشاخ چگونه کار می‌کند را داشته باشد. برخی از این مهارت‌ها شامل درک چگونگی جمع‌آوری تاریخچه است و برخی شامل این‌که آزمون چگونه شکل گرفته و چگونه تکامل یافته، می‌باشد.

ریشه‌های کار آزمون رورشاخ

اگرچه رورشاخ به یک ابزار مهم بالینی تبدیل شده است، رشد آن همیشه با یک شیوه نظام‌مند صورت نگرفته است. مفاهیم در مورد این‌که آزمون چه

اما رورشاخ یک آزمون وقت‌گیر است و احتمالاً انتخاب دیگر روش‌های ارزیابی برای برچسب زدن مناسب‌تر باشد.

بزرگترین مزیت رورشاخ زمانی دیده می‌شود که بخواهیم یک انسان را به عنوان شخصی مجزا از دیگران مورد بررسی قرار دهیم که در این حالت اهمیت رورشاخ برای انتخاب راهبردهای درمانی و اهداف مهم بسیار حایز اهمیت است یا زمانی که مرتب سازی اطلاعات برای تصمیم‌گیری در رابطه با جنبه‌های دیگر شخص مهم باشد رورشاخ می‌تواند کمک قابل ملاحظه‌ای ارائه کند. اگر هر روش ارزیابی بتواند منحصر به فرد بودن شخص را نشان دهد، مشابه کاری که رورشاخ می‌کند، می‌توان گفت که درست به کار گرفته شده است. این از آن جهت است که پاسخ‌های رورشاخ توسط یک طیف نسبتاً گسترده‌ای از عملیات روانی و تجربیات به دست آمده است.

کارکردها و تجربیات دیگری نیز می‌تواند پاسخ رورشاخ را به نتیجه برساند برای مثال رفتارهایی که توسط دوستان و خویشاوندان مشاهده می‌شود، یا یادداشت‌هایی که توسط مصاحبه‌گر در هنگام مصاحبه رسمی گرفته می‌شود. توصیفات رفتاری که از مشاهده افراد زیادی به دست آمده است یا از مصاحبه‌های بلند به دست آمده اغلب منطقیاً صحت دارد ولی به طور معمول، اطلاعاتی که از مشاهدات رفتاری به دست می‌آید، اطلاعاتی در مورد کارکردهای روانی فرد به دست نمی‌دهد. نتایج رورشاخ شامل این نوع از اطلاعات نیز می‌باشد.

ماهیت کار رورشاخ، تصمیم‌گیری در شرایطی نسبتاً غیرمعمول از نگاه کردن به لکه‌های جوهر است. کارکردهای روان‌شناسی نقش‌هایی را بر می‌انگیزند که فرد را نیازمند تصمیم‌گیری می‌کند و بخاطر این، پاسخ‌ها تمایل دارند تا ویژگی‌های

حرفه‌ای در این پروژه خدمت کرده، به رورشاخ نوشت:

من از این فرصت برای گفتن حرفی در مورد عنوان رساله‌ات استفاده می‌کنم. من می‌دانم که شما در مورد آن بسیار فروتن هستید. موضوع شما بیش از یک تشخیص ادراکی است، خیلی بیش از این است، و کل این رساله بیش از یک آزمایش صرف است. بنابراین من می‌خواهم به تو عنوان اصلی تشخیص روانی (یا چیزی شبیه این) و عنوان فرعی از طریق اشکال تصادفی یا تحقیقات تجربی با تفسیر اشکال تصادفی را پیشنهاد کنم. (مورگان تالر، ۱۹۲۰/۱۹۹۹)

رورشاخ پذیرای این پیشنهاد نبود و دو روز بعد برای مورگان تالر نوشت:

اکنون در مورد عنوان رساله. تنها شکسته نفسی نیست بلکه من یک حس مسئولیت نسبت به عنوان دارم. من مدت زمان زیادی را در مورد آن فکر کردم... اما چیز مناسبی به ذهنم نیامد. عباراتی مانند تشخیص روانی، تشخیص اختلالات و شخصیت، و مانند این‌ها از نظر من خیلی دور دست می‌نماید.

شاید بعداً، زمانی که یک هنجار از طریق تحقیقات کنترل شده به دست آمده باشد چنین عباراتی می‌تواند استفاده شود. در حال حاضر این عنوان‌ها برای من بسیار فخر فروشانه است... بنابراین من از شما اجازه می‌خواهم که عنوان همانند قبل باقی بماند. (رورشاخ، ۱۹۲۰/۱۹۹۹)

اما این موضوع پایان کار نبود و چند روز بعد مورگان تالر استدلال نیرومندی برای تغییر عنوان پیش کشید و بر این تأکید کرد که عنوان اصلی کتاب می‌تواند در بازاریابی کتاب مشکل ایجاد کند. قبل از

چیزی هست یا چه چیزی نیست، و چگونه به بهترین وجه می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد، نظرات گوناگونی را به خود اختصاص داده و در طول زمان، اختلاف نظرهای مختلفی بر سر آن وجود داشته است. رورشاخ اغلب محققان را امتحان می‌کند، و برای کسانی که اصول روان‌سنجی را با دقت خاصی در مورد آزمون‌های روانی پیگیری می‌کنند بسیار تحریک کننده است. با نگاهی به گذشته آشکار می‌شود که بسیاری از مشکلاتی که مانع از پیشرفت رورشاخ شده است به این علت رخ داده که آن‌هایی که مستقیماً با رورشاخ کار می‌کرده‌اند به درستی مفاهیم و هدف رورشاخ را درک نکرده‌اند و یا آمادگی مطالعه در چارچوب تجربی که رورشاخ در تحقیق خود برای آن بوجود آمد را ندارند.

رورشاخ در سن ۳۷ سالگی فوت کرد، تنها هفت ماه پس از آنکه کتاب تشخیص روانی منتشر شد. ترجمه انگلیسی آن ۱۸۳ صفحه بود که شامل رساله با مفاهیم، یافته‌ها و نمونه‌های موردی بود اما بسیاری از مسائل که رورشاخ نوشته بود به‌طور کامل توضیح داده نشده بود و بسیاری نیز تنها کلیات را در بر می‌گرفت یا به شیوه‌ای گفته شده بود که سوالات مهمی را بدون پاسخ می‌گذاشت. این شگفت‌آور نیست زیرا رورشاخ این عقیده را نداشت که کاری که در آن زمان انجام داده است کامل است. در عوض، او رساله خود را با عنوان یافته‌هایی در مورد تحقیقات ادراکی نام‌گذاری کرد. عنوان اصلی که رورشاخ برای رساله خود انتخاب کرد عبارت بود از: روش و نتایج آزمایشات ادراکی - تشخیصی: تفسیر ارادی اشکال. مسأله عنوان رساله در ماه اوت سال

۱۹۲۰، زمانی که نسخه خطی در حال بررسی بود بزرگ شد و قبل از تنظیم، آغاز شد. والتر مورگان تالر، دوست نزدیک و همکار که به عنوان ویرایشگر

کرده بود که نشان دهنده شور و اشتیاق وی به این بازی بود. الِن برگر^{۱۰} (۱۹۵۴) بیان می‌کند که اسم مستعار ممکن است از این واقعیت نشأت گرفته باشد که پدر رورشاخ یک هنرمند بود اما این نکته احتمال کمتری از این واقعیت دارد که رورشاخ رشد قابل توجهی در مهارت‌های هنری خود در طول جوانی داشته است. حتی قبل از رسیدن به دوران نوجوانی، او در حال طراحی مدادی برای نوت بوک‌های کوچک بود و در دوران بلوغ طراحی‌های بسیار دقیقی با استفاده از جوهر انجام داد. در اواخر نوجوانی و در باقی عمر خود به طور گسترده‌ای به نقاشی با آب رنگ پرداخت. بسیاری از طرح‌ها و نقاشی‌های او نسبتاً کوچک همراه با جزئیات بدیع و جالب توجه برای مکتب رئالیسم بود. در واقع، این مهارت احتمالاً سهم قابل توجهی در خلق ۱۰ تصویر داشته است که منجر به انتشار رساله‌ای شد که به عنوان آزمون رورشاخ شناخته می‌شود.

این احتمال وجود دارد که دوستی نزدیک با یکی از همکلاسی‌هایش، کُنراد گهرینگ^{۱۱}، از کانتوسکول، نقش محرک اولیه را برای استفاده از لکه‌جوهر بر روی بیماران بازی می‌کند. بازی کلکسوگرافی در طی چند دهه در اروپا رونق داشت درست در زمانی که رورشاخ دوران رزیدنتی روان‌پزشکی خود را در سال ۱۹۱۰ در بیمارستان مانسترلینگن در کنار رودخانه گُنستانس شروع کرده بود. بازی جذابیت فراوانی در بین کودکان و بزرگسالان داشت و تنوع زیادی داشت. لکه جوهر (klecks) را می‌توان در فروشگاه‌ها و یا مکان‌های دیگر خریداری کرد یا استفاده کنندگان می‌توانند خودشان آن‌را بسازند. گاهی اوقات آنرا به صورت‌های مشابه شعر که به لکه مرتبط باشد بازی می‌کنند (کرِنر^{۱۲}، ۱۸۵۷). در

پایان ماه، رورشاخ تسلیم شد و نوشت: *از اینکه می‌پذیرم رضایت چندانی ندارم ولی استدلال شما آنقدر محکم بود که من کار دیگری جز پذیرفتن نمی‌توانم انجام دهم.*

دلایل تصمیم رورشاخ به استفاده از لکه‌جوهر برای شناسایی ویژگی‌های مردم، به طور کامل مشخص نیست. البته این یک ایده جدید نیست ولی رویکرد او متمایز و نو بود. تلاش‌های چندی برای استفاده از لکه‌جوهر به عنوان شکل‌هایی از آزمون، پیش از اینکه رورشاخ تحقیقش را شروع کند انجام شد. بینکت و هنری^۱ تلاش کردند تا با هماهنگ کردن آنها در اوایل کار خود یک آزمون هوش ابداع کنند. آنها معتقد بودند که تحریک لکه‌های جوهر ممکن است برای مطالعه تخیل بینایی سودمند باشد. آنها کار با لکه‌های جوهر را به علت مشکلات اجرای گروهی کنار گذاشتند. چندین محقق دیگر در ایالات متحده و اروپا، مقالاتی در مورد استفاده از لکه‌های جوهر برای مطالعات تخیل و خلاقیت منشر کردند. (دیپیر بورن^۲: ۱۸۹۷، ۱۸۹۸- کیرک پاتریک^۳: ۱۹۰۰- پارسونز^۴: ۱۹۱۷- پایل^۵: ۱۹۱۵، ۱۹۱۳- ریباکوف^۶: ۱۹۱۱- ویپل^۷: ۱۹۱۴). این احتمال وجود دارد که هر کدام از این تحقیقات موجب تحریک رورشاخ برای مطالعه پایه‌اش بوده است اما این احتمال نیز وجود دارد قبل از اینکه بخواد رساله‌اش را بنویسد با این مطالعات آشنایی داشته است.

این مسلم است که رورشاخ در دوران جوانی اغلب بازی محبوب کِلِسوگرافی (پِلوتو)^۸ بازی می‌کرد. در واقع او در طی ۲ سال آخری که این بازی را انجام می‌داد نام مستعار کِلِکس^۹ را برای خود انتخاب

10-Ellenberger
11-Konrad Gehring
12-Kerner

1-Binct & Henri
2-Dearborn
3-Kirkpatrick
4-Parsons
5-Pyle
6-Rybakov
7-Whipple
8-Klecksographie(Blotto)
9-Klex

یک روش دیگر برای بازی، لکه را به صورت چستان نمایشی در می‌آورند. زمانی که کودکان این بازی را در مدرسه بازی می‌کنند، معمولاً آنها یا معلم لکه جوهری خلق می‌کنند و سپس در توصیف و تشریح آن رقابت می‌کنند.

کنراد گهرینگ یک معلم در دبیرستانی نزدیک میلسترلینگن آسیلوم شد، اغلب او و دانش آموزانش به بیمارستان می‌رفتند و برای بیماران آواز می‌خواندند. گهرینگ دریافت که اگر او با دانش آموزانش قرار بگذارد که برای مدت مشخصی تلاش خود را بیشتر کنند و در عوض بتوانند پس از آن، بازی محبوب کلکسوگرافی را انجام دهند، علاوه بر ارزش تشویقی، بسیاری از مشکلات مدیریت کلاسی کاهش می‌یابد. این روال باعث شد که برای رورشاخ این سوال پیش آید که آیا دانش آموزان با استعداد کهرینگ خیال‌پردازی‌های بیشتری از دانش آموزان کم‌استعدادتر گهرینگ در پاسخ‌دهی به لکه جوهر نشان می‌دهند؟ در سال ۱۹۱۱ یک آزمایش کوتاه برای مدت چند هفته انجام شد، ولی نتایج ناشی از آن موجب شد تا رورشاخ برای مقایسه بین پاسخ کلکسوگرافی دانش آموزان نوجوان پسر گهرینگ با بیماران بالغ خود تحریک شود و موجب شد تا علاقه رورشاخ را افزایش دهد. بنابراین، به طور خیلی اتفاقی و به شیوه‌ای نامنظم، آنها برای مدت کوتاهی با هم کار می‌کردند و به ساخت و تنظیم لکه جوهر می‌پرداختند. این امکان وجود دارد که بخشی از آن به واسطه کارهای رورشاخ-گهرینگ باشد چون آزمایش دیگری از آن سال‌ها تا به حال به دست ما نرسیده است. با انتشار کار مشهور یوگن بلولر^۱ روی دمانس زودرس، اصطلاح اسکیزوفرنیا ابداع شد. بلولر یکی از اولین اساتید رورشاخ بود و راهنمایی رورشاخ برای تز دوران دکترایش که

در مورد توهم بود به عهده داشت. مفاهیم بلولر جامعه روان‌پزشکی را تکان داد، اما آنها نیز این مسأله مهم را مطرح کردند که چگونه می‌توان اسکیزوفرنی را از دیگر شکل‌های اختلالات سایکوتیک علی‌الخصوص اختلال‌هایی که در ابتدا تشخیص دمانس را می‌گیرند متمایز کرد. به عنوان جوابی برای این مسأله، رورشاخ نوشت به نظر می‌رسد بیمارانی که به عنوان اسکیزوفرنیک مشخص می‌شوند به بازی کلکسوگرافی پاسخ کاملاً متفاوتی نسبت به دیگران می‌دهند. او گزارش مختصری از این موضوع برای جامعه روان‌پزشکی منطقه فرستاد اما علاقه کمی به یافته‌های آشکار او نشان داده شد. بنابراین رورشاخ تا چندین سال از پیگیری این موضوع دست کشید.

در سال ۱۹۱۰ رورشاخ با دختری روس به نام اُلگا استِمپلین^۲ ازدواج کرد که در رشته پزشکی در سوئیس مشغول تحصیل بود. آنها توافق کردند که نهایتاً در روسیه مشغول کار شوند. رورشاخ رزیدنتی روان‌پزشکی خود را در سال ۱۹۱۳ تکمیل کرد و به ادامه کار خود پرداخت. او یک کار در بیمارستان کروکووا^۳ به دست آورد و برای حدود پنج ماه در آنجا مشغول کار شد، اما پس از آن به سوئیس بازگشت و به عنوان یک روان‌پزشک مقیم، در بیمارستان روانی والدائ^۴ در نزدیکی برن، تا ۱۴ ماه بعد مشغول کار شد. او همزمان با این‌که رابطه‌اش را با دوست نزدیکش والتر مورگان‌تالر از سر گرفته بود به یک روان‌شناس ارشد روان‌پزشکی در بیمارستان تبدیل شده بود. شواهد بسیاری وجود دارد که مورگان‌تالر موجب تحریک افکار رورشاخ در مورد مزایای بالقوه لکه-جوهر شد و نقشی کلیدی در انتشار رساله رورشاخ داشت.

2-Olga Stempel

3-Krukova

4-Waldau Mental Hospital

1-Eugen Bleuler

به سوالات می‌دهند که ویژگی‌های متمایزی از دیگران دارد، این به چه دلیل است؟ شواهدی وجود دارد که یکی از ادعاهای پایه رورشاخ این بود که این گوناگونی روش‌های کلکسوگرافی ممکن است در نهایت راهی برای تمایز اسکیزوفرنی باشد.

رورشاخ ده‌ها مورد لکه‌جوهر برای آزمایش خود تهیه کرد. این مسلم است که او حداقل ۴۰ لکه‌جوهر ساخت، و ترکیبات متفاوت ۱۵ و ۲۰ تایی را در آغاز کارش مورد آزمایش قرار داد. مدت کوتاهی پس از شروع این کار سخت، او تصمیم گرفت که از لکه‌های جوهر ساده استفاده کند. او بیش از این مورد تصمیمش نمی‌نویسد. شکست او در انجام این کار، به علاوه روش او برای توصیف ساز و کار انجام آزمایشاتش که در رساله بیان شده بود سبب شد تا بسیاری این تصور را داشته باشند که شکل آزمون، تا حد زیادی شامل لکه‌های جوهر مبهم و گیج‌کننده است که این درست نیست.

هر یک از اشکال آزمون شامل خطوط متعدد مشخصی بود که به طور منطقی با اشیا تناسب داشت و اکثر افراد با آن آشنایی داشتند. با این وجود، تا چند دهه پس از این که آزمون انتشار پیدا کرد، افرادی که از آن استفاده می‌کردند نسبت به پاسخ‌های معقول بالقوه‌ای که مردم می‌توانستند به سوالات بدهند هشیار نبودند. دلایل احتمالی چندی برای این موضوع وجود دارد که اولین آن گزارش آزمایش رورشاخ است. رورشاخ در رساله‌اش نوشت: تهیه شکل دلخواه ساده است، یک لکه‌بزرگ جوهر بر روی کاغذ انداخته می‌شود، سپس کاغذ تا می‌شود، و جوهر در دو طرف تا شده پخش می‌شود (صفحه ۱۵). این توضیحات بر این دلالت می‌کند که اشکال محرک، لکه‌های جوهر مبهم هستند. فراتر از این نکته، او استفاده از اصطلاح لکه‌جوهر را کنار گذاشت و اصطلاحاتی همچون ماده شبه عکس، ورقه یا ترکیب را جایگزین آن کرد.

رورشاخ در سال ۱۹۱۵ به درجه ارشد روان‌پزشکی در بیمارستان روانی کرومباخ در هریسائو نایل شد و بعد از آن نایب رییس بیمارستان گردید. این اتفاقات مربوط به اواخر سال ۱۹۱۷ یا اوایل سال ۱۹۱۸ در هریسائو بود که رورشاخ تصمیم گرفت به صورتی نظام‌مندتر به بررسی بازی کلکسوگرافی بپردازد. این احتمال وجود دارد که محرک این تصمیم رورشاخ، انتشار تز دکترای سیمون هینز^۱ دانشجوی پزشکی لهستانی که زیر نظر بلولر در مطبی پزشکی در زوریخ کار می‌کرد باشد. هینز کارهای خود را گسترش داد و ۸ لکه‌جوهر را روی ۱۰۰۰ کودک، ۱۰۰ فرد بزرگسال غیربیمار، و ۱۰۰ بیمار سایکوتیک اجرا کرد. تز هینز روی تفاوت‌ها و شباهت‌های پاسخ‌های این ۳ گروه بود، و معتقد بود که یک نظام طبقه‌بندی برای پاسخ‌ها می‌تواند ارزش تشخیصی سودمندی داشته باشد. (هینز، ۱۹۱۷)

شکی نیست که سوال رورشاخ تحت تأثیر نتیجه‌ای که هینز از کارش پیشنهاد داد، بوده است. رویکرد هینز کاملاً متفاوت از آن چیزی بود که رورشاخ و گهرینگ در بررسی‌های خود تصور می‌کردند. برخلاف تأکید هینز بر طبقه‌بندی مطالب، رورشاخ به طبقه‌بندی ویژگی‌های بارز پاسخ‌ها علاقه‌مند بود. او با پیشینه ادراک آشنایی داشت و به نظر می‌رسید که تحت تأثیر آنها است، و همچنین از مفاهیم آچ، مچ، گتتزه، و هلمهولتز^۲ و به خصوص مفهوم احساس و ادراک بسیار تأثیر پذیرفته بود. این مفاهیم در بسیاری از نوشته‌های رورشاخ به طرز ماهرانه به کار رفته است.

رورشاخ با این فرض بررسی‌های سیستماتیک خود را شروع کرد که وقتی به گروه‌های افراد لکه‌های جوهر را نشان می‌دهند پاسخ‌های متفاوتی

1-Szymon Hens

2-Ach, Mach, Loetze & Helmholtz

او همچنین نوشت: همه لکه‌های جوهر قابل استفاده نیستند و برای استفاده از آنها می‌بایست چند شرط داشته باشند... شکل آنها باید نسبتاً ساده باشد... آنها باید شرایط مورد نیاز برای یک ترکیب را داشته باشند یا اینکه نباید تلقین کننده یا الهام‌گر باشد و در نتیجه بسیاری از آزمودنی‌ها آن را به عنوان "لکه‌های جوهر ساده" توصیف می‌کنند... (صفحه ۱۵). بیشتر کسانی که با رساله او آشنا هستند تمایل دارند فرض کنند که اشکالی که او برای آزمون استفاده کرده از یک گروه بزرگ لکه‌های جوهر که او درست کرده بود انتخاب شده است که این فرض احتمالاً کاملاً درست نباشد.

معمولاً رورشاخ لکه‌های جوهر را روی دستمال کاغذی درست می‌کرد. تعداد زیادی از آنها را دختر و پسر رورشاخ به نام‌های الیزابت و وادیم^۱، در سال ۱۹۹۸-۱۹۹۹ به اسناد رورشاخ و موزه اهدا کردند. آنها تعداد زیادی از نوشته‌های پدر خود، پیش‌نویس‌ها، جداول، مکاتبات، اشکال، و نقاشی‌هایش را حفظ کرده بودند تا زمانی که یک فضای مناسب برای نگهداری و نمایش آنها ایجاد شود. بین ۱۵-۲۰ تا از دستمال کاغذی‌های لکه‌جوهر شباهت‌هایی با آنچه رورشاخ منتشر کرده بود داشتند اما هیچ یک حاوی جزئیات ظریفی که در اشکال مورد استفاده در آزمون مشاهده می‌شد نبودند. در نگاه اول، هفت یا هشت مورد از دستمال کاغذی‌های لکه‌جوهر گیج‌کننده هستند درست مثل اشکال انتشار یافته، اما با مقایسه آن دو معلوم می‌شود که اشکال انتشار یافته خیلی دقیق‌تر و با جزئیات بیشتر است.

این امکان وجود دارد که رورشاخ چندین روش اکتشافی برای خلق جزئیات بیشتر در لکه‌های جوهر داشته است اما این امکان نیز وجود دارد که او با

استفاده از استعداد هنری بالای خود، جزئیات و زیبایی‌هایی را به اشکال داده و رنگ‌هایی را به آنها افزوده است. بنابراین در لکه‌های جوهر اصلی، او خطوط و رنگ‌های بسیار بیشتری افزوده که قابل مشاهده است. او این کار را به این خاطر انجام داد تا اطمینان حاصل کند که هر شکل ویژگی‌های متمایز متعددی را دارد که به آسانی با اشیاء ذخیره شده در حافظه فرد بتوان شباهت آنرا شناسایی کرد. این در ساخت اشکال بسیار مهم بود زیرا فرض اساسی آزمایش خود را بر درک دلخواهی از اشکال بنا نهاده بود.

رورشاخ در خلق اشکال بیش از این پیچیدگی به کار نبرد اما از اهمیت ۲ یا ۳ طرح قرینه که خلق کرده یا قصد طراحی آنرا داشته نام می‌برد، با این هدف که هر شکل قرینه باید طوری طراحی شود که: هر تعداد پاسخ قابل مقایسه باشد. طرح ۱ از سری جدید باید تعداد برابری از F و M به عنوان طرح اصلی ۱ ارائه دهد و به همین ترتیب. طرح ۵ از سری‌های متقارن باید موضوع برابری که به آسانی قابل تشخیص باشد ارائه دهد... (صفحه ۵۲).^۲

بعد از چند ماه، او یک سری ۱۵ یا ۱۶ تایی از اشکال ساخت که به نظر می‌رسید بیشترین استفاده را برای هدفش دارد. او لااقل از ۱۵ شکل در طول سال ۱۹۱۸ و احتمالاً اوایل ۱۹۱۹ استفاده می‌کرد. بعد از آن، ظاهراً پس از مرور یافته‌های خود، مجموعه خود را به ۱۲ شکل کاهش داد و آنها را اجرا می‌کرد تا زمانی که وضعیت باعث شد تا ۲ یا بیش از ۲ مورد از اشکال را حذف کند.

۲- این واقعیت که رورشاخ در تأکید بر جزئیات ظریف که برای آزمون ابداع کرده بود شکست خورد، تمایل به تصور این که اشکال لکه‌جوهر مبهم است را تقویت می‌کند، فرضی که نقش بزرگی در حرکت تحولی روانشناسی فراقکن در طول ۲ دهه اخیر بازی کرده است. همچنین در تحقیقات او اطلاعاتی را در برمی‌گرفت که به نظر می‌رسید به حمایت از این موضوع می‌پردازد و منجر به کارهایی شد که رشد آزمون را به سمتی هدایت کرد که ویژگی تحریکی اشکال را نادیده گرفت.

آموختن و استفاده باشد منتشر کند. به تدریج رورشاخ به این پیشنهاد علاقه‌مند شد ولی هنگامی که قصد همکاری با چند ناشر را داشت با مشکل روبرو شد. آنها همگی بخاطر پیچیدگی در چاپ و هزینه گزاف، نظر مخالف با چاپ لکه‌های جوهر داشتند. یک ناشر به شرط این که تنها یک شکل را چاپ کند ابراز علاقه‌مندی کرد. ناشر دیگری به شرط این که تعداد شکل‌ها به ۶ عدد کاهش پیدا کند قبول کرد تا آنها را منتشر کند. رورشاخ این شروط را نپذیرفت و به کار خود ادامه داد و آزمودنی‌های بیشتری را به نمونه خود اضافه کرد.

در این زمان بود که مورگان‌تالر از طرف رورشاخ میانجی‌گری کرد. در آن برهه زمانی، مورگان‌تالر، مشاور ویرایش‌گر برای شرکت ارنست بیرچر^۱ بود که یک خانه نشر و چاپ در زمینه کتاب‌های پزشکی بود. مورگان‌تالر پذیرفت که یک سری از کارهای مرتبط با روان‌پزشکی را با بیرچر منتشر کند. همچنین او در طول تکمیل دو کتاب در یک سری، همراهی می‌کرد. یکی از این‌ها که در سری اول گنجانده شده بود کتابی در مورد یکی از بیماران مورگان‌تالر به نام *وُلْفلی*^۲ بود که پس از انتشار، مورد علاقه بسیاری قرار گرفت (مورگان‌تالر، ۱۹۲۲/۱۹۲۱). آن شامل نقاشی‌های قابل توجهی بود که انتشار دوباره آن کار مشکلی بود. شیوه‌ای که بیرچر در آن برای مقابله با سختی چاپ نقاشی‌های *وُلْفلی* به کار گرفته بود مورگان‌تالر را متقاعد ساخت که می‌توان برای مشکل چاپ لکه‌های جوهر رورشاخ نیز این کار را با موفقیت انجام داد و از بیرچر تقاضای تجدید نظر در انتشار رساله رورشاخ را کرد.

بیرچر با کمی اکراه موافقت کرد اما کمی سازش نیاز داشت. بیرچر از چاپ بیش از ۱۰ شکل امتناع

در طول سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ او به طور مکرر با مورگان‌تالر در تماس بود و همچنین ۳ مقاله کوتاه در مورد کارهای آزمایشی خود، در جلسات حرفه‌ای ارائه کرد. در این چارچوب زمانی بود که مورگان‌تالر او را تشویق کرد تا اطلاعات آزمایشی‌اش را انتشار دهد، و در اواسط سال ۱۹۱۹ رورشاخ متقاعد شد که کارهایش به اندازه کافی رشد کرده و حکم انتشار آنرا داد. او علاقه خاصی به اشکال داشت بنابراین آنها را در یک قالب مشخص، چاپ کرد تا تعداد زیادی از همکارانش که علاقه خود را به کارهایش بیان کرده بودند بتوانند از آنها استفاده کنند.

اطلاعاتی که رورشاخ در اواسط سال ۱۹۱۹ تجزیه و تحلیل کرد برای او کافی بود تا نشان دهد روشی که او ابداع کرده مزیت‌های قابل توجهی در تشخیص و به ویژه در تشخیص اسکیزوفرنی دارد. همچنین او کشف کرد که ظاهراً دسته‌هایی از انواع خاصی از پاسخ‌ها که بیشتر تکرار می‌شوند، عمدتاً پاسخ‌های مرتبط با حرکت و رنگ، به انواع متمایزی از ویژگی‌های روان‌شناختی/رفتاری مرتبط است. بنابراین به نظر می‌رسید که این روش، هر دو پتانسیل تشخیصی و امکان شناسایی برخی از ویژگی‌های فرد که در روان‌شناسی معاصر احتمالاً به عنوان صفات شخصیتی، عادت و یا سبک می‌نامند را دارد.

علاوه بر مورگان‌تالر، همکاران دیگر از جمله بلولر، تحت تأثیر آزمایش رورشاخ و پتانسیل تشخیصی که به نظر می‌رسید داشته باشد قرار گرفته بودند. تعدادی از آنها درخواست کردند تا رورشاخ آشکالی که خود مورد استفاده قرار می‌داد را به آنها قرض دهد تا بتوانند آنرا مورد آزمایش قرار دهند و همکاران متعددی رورشاخ را تشویق کردند تا یافته‌های خود را در شکلی که روش آن قابل

1-Ernst Bircher

2-Wolffi

حداقل ۲ بار انجام شد و برای بسیاری از صفحات تا ۴ بار نیز صورت گرفت. نهایتاً در اکتبر ۱۹۲۰ بیرچر برای رورشاخ نوشت: ...بیش از این نمی‌توان اشکالات را رفع کرد... من نمی‌توانم آن را انجام دهم چون هر صفحه هزینه گزافی می‌برد.

در نهایت، نسخه چاپی در سپتامبر ۱۹۲۱ منتشر شد. مقدار زیادی از آن بر اساس یافته‌های جمع‌آوری شده از ۴۰۵ آزمودنی به دست آمده است که ۱۱۷ نفر آنها افراد غیر بیمار هستند و به گروه فرعی تحصیل کرده و بدون تحصیلات تقسیم می‌شوند. نمونه شامل ۱۸۸ بیمار اسکیزوفرنیک بود که جمعیت پایه هدف رورشاخ را تشکیل می‌دادند. در طول مشاهدات انگیزشی او در سال ۱۹۱۱، گروه اسکیزوفرنیک کاملاً متفاوت از دیگر گروه‌ها به شکل‌ها پاسخ می‌دادند. کار عمده او کم کردن یا فشرده کردن محتوا و به جای آن تمرکز روی توسعه یک قالب طبقه‌بندی برای پاسخ‌هایی با ویژگی‌های متفاوت بود. او با دنبال کردن کارهای گشتالتی‌ها (به خصوص ورتایمر^۲)، مجموعه‌ای از کدها را به وجود آورد که با آن ویژگی پاسخ‌ها را از هم متمایز می‌کرد. یک مجموعه از کدها یا نمرات، برای نشان دادن محل لکه جوهر در پاسخ‌ها استفاده می‌شد مثلاً W برای تمام لکه جوهر^۳، D برای محل جزئیات^۴ بزرگ استفاده می‌شد و به همین ترتیب بقیه کدها.

مجموعه دوم از کدها به ویژگی شکل‌ها مربوط می‌شد که برای تشخیص تصویرهای گزارش شده توسط آزمودنی کاربرد داشت، برای مثال F برای قالب یا شکل^۵، C برای رنگ‌های فامی^۶، و M برای برداشت‌های حرکت انسان^۷ به کار می‌رفت. مجموعه سوم از کدها برای طبقه‌بندی مطالب استفاده می‌شود،

کرد همچنین معتقد بود که شکل‌هایی که رورشاخ استفاده می‌کند بسیار بزرگ هستند. هرچند که رورشاخ ناراضی بود ولی قبول کرد تا دوباره بر روی جدول‌های اطلاعات گوناگونی که ساخته بود کار کند تا بتوان بازتاب فشرده یافته‌ها را در ۱۰ شکل نشان داد و به سری انتشارات اضافه شود. او همچنین با کوچک کردن اشکال تا یک‌ششم موافقت کرد ولی در سال ۱۹۲۰ یعنی قبل از زمانی که اولین سری کامل شود، رورشاخ درخواست کرد تا لااقل یک شکل دیگر به سری اضافه شود.^۱

پس از اینکه سری اول در جولای ۱۹۲۰ انتشار یافت، رورشاخ تعداد صفحات آن را به علت هزینه بالا به ۶۰ صفحه کاهش داد اما مشکلات مهمتری در سری منتشر شده رخ داده بود. زمانی که مجموعه منتشر شد، برخی از رنگ‌ها تغییر قابل ملاحظه‌ای کرده بودند به خصوص کارت‌های VIII و XI، و تمایز بیشتری در سایه رنگ‌های خاکستری، سیاه و سفید مشاهده می‌شد. در حالی که ۳ مورد از شکل‌های اصلی رورشاخ (IV, V and VI) تقریباً بدون هیچ سایه‌ای خلق شده‌اند ولی در فرایند چاپ تضاد قابل مشاهده‌ای در رنگ‌ها دیده می‌شد. در نهایت رورشاخ برای رسیدن به موقعیت‌های جدید، این مشکلات را پذیرفت (الین برگر، ۱۹۵۴)، اما روشن است که در ابتدا نسبت به این مشکلات رضایت ندارد. نسخه آزمایشی برای شکل‌های اصلی

۱- اگرچه تا سال ۱۹۱۹ رورشاخ از ۱۲ شکل استفاده می‌کرد اما انتظار داشت تا در مجموعه نهایی از ۱۰ شکل استفاده کند. برخی از مکاتبات رورشاخ با همکارانش، توسط پسرش وِدیم و دخترش الیزابت در سال ۱۹۹۹ به اسناد رورشاخ و موزه اهدا شد که شامل نوشته‌هایی بود که در آن ۱۰ شکل را ذکر کرده بود. این که آیا این نوشته‌ها پیش از بحث‌های او با مورگان‌تالر در مورد انتشار رساله با تنها ۱۰ شکل، صورت گرفته یا نه، دقیقاً معلوم نیست اما روشن است که آن‌طور که گفته می‌شود رورشاخ از چاپ رساله با ۱۰ شکل مایوس بوده است نمی‌تواند کاملاً درست باشد. همچنین این احتمال وجود دارد که ۲ شکلی که از مجموعه ۱۲ تایی حذف شد در قالب اشکال قرینه گنجانده شده باشد که به عنوان اشکال بن-رورشاخ شناخته می‌شود.

2-Wertheimer
4-Detail
6-Chromatic Color

3-Whole
5-Form
7-Movement

تفاوت‌هایی داشت مشکلات قابل توجهی را برای کسانی که می‌خواستند کار او را ادامه دهند به وجود آورد. اما همان‌طور که در فصل بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد، این‌ها تنها بخش کوچکی از مشکلات برای کسانی هستند که می‌خواهند با روش‌های رورشاخ کار کنند و یا موجب تحول آن شوند.

منابع

- Binet, A., & Henri, V. (1895-1896). La psychologie individuelle. *Annales Psychologiques*, 2, 411-465.
- Dearborn, G. (1897). Blots of ink in experimental psychology. *Psychological Review*, 4, 390-391.
- Dearborn, H. (1898). A study of imaginations. *American Journal of Psychology*, 9, 183-194.
- Hilberberger, H. (1954). Hermann Rorschach, M.D. 1887-1922. *Bulletin of the Menninger Clinic*, 18, 171-223.
- Jenn, S. (1911). *Plantenzüchtung auf farntischen Nischen bei Anilinfärbung, normalen Erweichungen und Getreidekranken*. Zurich: Speidel & Wurzli.
- Kerner, J. (1897). *Monographien: Band VI*. In R. Pinner (Ed.), *Kerner's Werke*. Berlin: Berg & Co.
- Kirkpatrick, E. A. (1900). Individual tests of school children. *Psychological Review*, 7, 279-289.
- Morgenthau, W. (1992). *Madness and art: The life and work of Adolf Wölfli* (Trans.). Lincoln: University of Nebraska Press. (Original work published 1921)
- Morgenthau, W. (1999). Correspondence to Rorschach dated August 9, 1920 (Trans.). In Lieber Herr Kollege! Bern, Switzerland: Rorschach Archives. (Original work published 1920)
- Parsons, C. J. (1917). Children's interpretation of inkblots: A study on some characteristics of children's imagination. *British Journal of Psychology*, 9, 74-92.
- Pyle, W. H. (1918). *Examination of school children*. New York: Macmillan.
- Pyle, W. H. (1915). A psychological study of bright and dull children. *Journal of Educational Psychology*, 17, 151-156.
- Rorschach, H. (1942). *Psychodiagnostik* (Hans Huber, Trans.). Basel, Switzerland: Verlag. (Original work published 1921)
- Rorschach, H. (1999). Correspondence to Morgenthau dated August 11, 1920 (Trans.). In Lieber Herr Kollege! Bern, Switzerland: Rorschach Archives.
- Rybakov, T. (1911). *Atlas for experimental research on personality*. Moscow, Russia: University of Moscow.
- Whipple, G. M. (1914). *Manual of mental and physical tests* (Vols. 1 & 2). Baltimore: Warwick & York.

مثلاً H برای انسان^۱، A برای حیوان^۲، An برای آناتومی^۳ و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

رورشاخ تأکید کرد که یافته‌هایش مقدماتی است و می‌بایست آزمایش‌های بیشتری انجام شود. واضح است که رورشاخ مشتاقانه در طول چند ماه آینده به تحقیقات بیشتری پرداخت که با روش و هزینه خود او انجام می‌شد. اما پس از آن فاجعه رخ داد. در تاریخ ۱ آوریل ۱۹۲۲ در اتاق اورژانس بیمارستان هریسائو^۴ پس از تحمل یک هفته دردهای شکمی بستری شد. او صبح روز بعد به علت بیماری پریتونیت حاد (التهاب صفاق) در گذشت. او کمتر از ۴ سال از تحقیقات خود را به بازی بلوتو اختصاص داد. او برای گسترش کار و ماهیت آزمون زندگی می‌کرد و جهت رشد رورشاخ در کارهایش ممکن بود متفاوت از این می‌شد که الان به اثبات رسیده است.

بدیهی است که رورشاخ پس از این‌که کتاب تشخیص‌روانی منتشر شد و نسبت به کارش بی‌تفاوتی‌هایی را دید مایوس شد. مجله روان‌پزشکی سوئیس آن‌را مطالعه نکرد و دیگر مجله‌های روان‌پزشکی اروپایی نیز تنها حاضر به انتشار خلاصه بسیار کوتاهی از کارش شدند. رساله او یک بیچارگی مالی برای ناشر بود. تنها تعداد کمی از کپی آن قبل از فوت رورشاخ و قبل از اینکه خانه نشر و چاپ بیرچر ورشکست شود به فروش رسید. خوشبختانه حراج کالاهای بیرچر باعث شد تا رساله و اشکال ۱۰ گانه به دست یک ناشر معتبر در برن، به نام ورلاگ‌هانس‌هابر^۵ بیافتد. شهرت هابر و کیفیت در چاپ رساله رورشاخ به سبب مطالعات مفیدی که پیرامون رساله رورشاخ داشت باعث شد تا علاقه برای دنبال کردن کارهای رورشاخ تحریک شود. به هر حال مرگ رورشاخ، و این واقعیت که اشکال انتشار یافته با آنچه که رورشاخ استفاده می‌کرد

- | | |
|---------------------|--------------------|
| 1-Human | 2-Animal |
| 3-Anatomy | 4-Herisau Hospital |
| 5-Verlag Hans Huber | |

فصل ۲

توسعه آزمون: نظام‌هاک رورشاخ

انجام داد (۱۹۲۱). مطالعه او با نظارت رورشاخ و با استفاده از ۱۰ شکلی که رورشاخ ساخته بود انجام می‌شد و زمانی بود که رورشاخ روی اشکال قرینه کار می‌کرد. نهایتاً این کار با نام بن-رورشاخ و به عنوان اشکال قرینه شناخته شد (زولیگر^۳، ۱۹۴۱).

مورگان‌تالر و ابرهالزر در ابتدا حمایت خود را بر مبنای این فرض که روش رورشاخ، روش مناسبی برای تمایز اسکیزوفرنی است گذاشتند ولی مانند بسیاری دیگر در جامعه روانپزشکی، احساس کردند که کار رورشاخ به دلیل کمبود تفسیر محتوا، ناقص است. آنها هر دو به روش رورشاخ برای نمره‌گذاری پاسخ‌ها وفادار بودند اما هر کدام از آنها در پی گسترش کار خود از طریق تأکید بیشتر به استفاده از محتوا بودند. ابرهالزر، روانکاو و از دوستان نزدیک رورشاخ بود که به پروژه لکه‌های جوهر علاقه‌مند بود. رورشاخ چند هفته قبل از مرگش به دنبال نظرات ابرهالزر در مورد نوشته‌هایش بود که می‌خواست برای ارائه به جامعه روانکاو سوئیس آماده کند. اگرچه رورشاخ تجدید نظر نهایی را تکمیل نکرد ولی ابرهالزر تصمیم گرفت تا آن را منتشر کند زیرا در آن مفاهیم و ۲ روش نمره‌گذاری جدید ارائه شده بود، یکی برای ویژگی‌های سایه

اگرچه تعدادی از همکاران رورشاخ پس از مرگ او، همچنان از روش تفسیری رورشاخ استفاده کردند، ولی هیچ یک رویکرد نظام‌مند برای مجموعه داده‌ها که رورشاخ در پی آن بود را دنبال نکرد. در عوض آنها بر روی کارکردهای بالینی و حرفه‌ای متمرکز شدند. رورشاخ از نظریه‌پردازی در مورد ماهیت روش خود اجتناب می‌کرد و همان‌طور که پیشتر گفته شد، بارها و بارها در مورد محدود بودن داده‌هایش و نیاز به تحقیقات بیشتر تذکر داده بود. همچنین او تمایل داشت از اهمیت محتوا به صورت فی‌نفسه، کاسته شود و مبنای بر تحلیل داده‌هایی بگذارد که نتیجه آن به شناخت شخص منتهی می‌شود. اما این از تعداد افرادی که آزمون را با نظریه‌های محبوب فریود مستقیماً ارتباط می‌دهند و آزمون را مطابق این نظریه به کار می‌گیرند نکاسته است.

سه نفر از همکاران رورشاخ از قوی‌ترین طرفداران تفسیر نظام‌مند آزمون بودند. آنها *ولتر مورگان‌تالر*، *امیل ابرهالزر*^۱، و *هانس بن اشنبرگ*^۲ بودند. بن اشنبرگ یک کارآموز روان‌پزشکی بود که در بیمارستان هریسائو مستقیماً با رورشاخ کار می‌کرد و اولین کسی بود که روش را روی کودکان مدرسه

1-Emil Oberholzer

2-Hans Behn-Eschenberg

3-Zulliger

آنها روی کودکان با خود آورد (در آن زمان هنوز لکه‌های جوهر بر روی مقوا چاپ نمی‌شد). دیگر علائق لوی مانع از استفاده و مطالعه در مورد آزمون شد ولی او ترجمه یکی از نوشته‌های ابرهالزر در مورد آزمون را در سال ۱۹۲۶ منتشر کرد. در آن زمان، لوی، روان‌پزشک کارکنان موسسه مشاوره‌ای در نیویورک بود. این موسسه بین رشته‌ای بود و مرجعی برای برآورده کردن نیازهای کودکان مدارس نیویورک، به ویژه برای افرادی که کارکرد خوبی در تحصیلات دانشگاهی نداشتند و همچنین خدمات مشاوره روان‌پزشکی برای کودکان آزار دیده شهر بزرگ نیویورک بود. این یک مرکز آموزش طبیعی برای دانش‌آموزان در روان‌پزشکی و روان‌شناسی بود.

در سال ۱۹۲۷ ساموئل جی‌بک^۳ که دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه کلمبیا بود بورس تحصیلی موسسه را دریافت کرد. او چند ساعت در هفته کار می‌کرد و اجرا و تفسیر آزمون‌های مختلف هوش، استعداد، و پیشرفت را یاد گرفت. در سال ۱۹۲۹، بک فعالانه در جستجوی موضوعی قابل قبول برای رساله خود بود. در یکی از گفتگوهای گهگاهی بعد از ظهرش، لوی به بک گفت که نسخه‌هایی از اشکال رورشاخ را در بازگشتش از سوئیس با خود آورده است. او آنها را به بک نشان داد و نسخه‌ای از کپی رساله رورشاخ را به او قرض داد. بک به آزمون علاقه‌مند شد و در موسسه، زیر نظر لوی به تمرین آن پرداخت. سپس بک ایده مطالعه استاندارد کردن را با استاد راهنمای خود که روان‌شناس تجربی مشهوری به نام رابرت اس وودورث^۴ بود مطرح کرد. وودورث از کارهای رورشاخ اطلاعی نداشت اما با برخی از کارهای آزمایشی گشتالتی‌ها آشنا بود

(سایه روشن) و دومی برای پاسخ‌های متداول و تکراری (رورشاخ و ابرهالزر، ۱۹۲۳). مقاله به عنوان پیوست به ویراست بعدی کتاب تشخیص روانی افزوده شد. ابرهالزر نقش مهمی در رشد نهایی و استفاده از آزمون داشته است.

اگرچه بیشتر استفاده‌کنندگان اولیه اروپایی آزمون رورشاخ به محتوای پاسخ‌ها علاقه‌مند شدند، ولی هیچ یک بیش از این به استفاده از تفسیر محتوا توجهی نکرد. در همان زمان به نظر می‌رسید هیچ یک یا درک درستی از آزمون ندارند و یا انگیزه‌ای برای گسترش آن بر مبنای شیوه رورشاخ با توجه به ویژگی ادراکی پاسخ‌ها ندارند. تا سال ۱۹۳۲ هیچ مقوله نمره‌گذاری جدیدی برای طرح‌ها، مدافعی نداشت تا این که هانس بندر^۱ یک طرح پیچیده برای نمره‌گذاری پاسخ‌های بدون فام (سیاه سفید) و سایه روشن منتشر کرد. اما بر خلاف رورشاخ، طرح بندر منطقی - شهودی و نه یک طرح تجربی رشد یافته بود.

بسیاری از مردم و رویدادها در گسترش و رشد روش رورشاخ تاثیرگذار بودند و همان‌طور که پیشتر گفته شد، ابرهالزر از این دسته بود. در واقع او از اولین واسطه‌های رشد و توسعه آزمون در ایالات متحده می‌باشد. تا اواسط سال ۱۹۲۰ او با استعدادهای متنوع خویش به یک روان‌کاو بسیار محترم تبدیل شده بود که در حیطه کودکان تخصص داشت. بخاطر این شهرت، یک روان‌پزشک آمریکایی به نام دیوید لوی^۲ درخواست بورس تحصیلی برای مطالعه با ابرهالزر در سوئیس به مدت اسال داد. در طول آن سال، لوی در مورد کارهای رورشاخ آموزش دید و هنگام برگشت به آمریکا کپی‌های متعددی از لکه‌های جوهر را با قصد بررسی استفاده

3-Samuel J.Beck
4-Robert S. Woodworth

1-Hans Binder
2-David Levy

رشته‌ای کودکان بود را در بنیاد برایش^۴ کلیولند پذیرفت، درحالی که یک موقعیت کاری پیوسته را در بیمارستان روانی بوستون و دانشکده پزشکی هاروارد قبول کرد.

نه یک و نه هرتز، اجزای جدیدی به قالب رورشاخ برای کد یا نمره‌گذاری پاسخ‌ها در پایان‌نامه‌شان اضافه نکردند. یافته‌های آنها اطلاعات مهمی در مورد این که کودکان چگونه پاسخ می‌دهند به ارمغان آورد اما مهم‌تر از آن تجربیات گسترده هر یک از آنها بود که منجر به درک بهتر از چارچوب مفهومی رورشاخ شد. هر دوی آنها کار خود را با این آگاهی که به تحقیقات بیشتری نیاز است به پایان رساندند. اگر در آن زمان کسی سیر تکامل آینده آزمون رورشاخ را پیش‌بینی می‌کرد جای تردید بود که بتواند چالش‌های کار را تصور کند. یک و هرتز، هر دو در برنامه‌های دقیق با جهت‌گیری تجربی آموزش دیدند. تعداد زیادی از یافته‌های آنها مشابه بودند همان‌طور که بسیاری از نتایج آنها مانند هم بودند. اما حوادث جهان این آغاز به ظاهر هماهنگ را به طور قابل توجهی تغییر داد.

مهم‌ترین این حوادث به قدرت رسیدن آدولف هیتلر^۵ در آلمان بود. هرج و مرج‌های به وجود آمده بر زندگی^۳ تن از روان‌شناسان تأثیر گذاشت و هر یک به نوبه خود تأثیر گسترده‌ای بر آزمون رورشاخ داشت. اولین فردی که از به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان تأثیر گرفت برونو کلاپفر^۶ بود. کلاپفر دکترای خود را در سال ۱۹۲۲ در دانشگاه مونیخ به پایان رساند. او به یک متخصص کودکان تبدیل شد و بسیاری از کارهای خود را بر روی مشکلات هیجانی مرتبط با پیشرفت تحصیلی و یا فقدان آن متمرکز کرد. سرانجام او عضو هیات ارشد در مرکز

که در آنها لک‌جوهر به عنوان محرک زمینه‌ای به کار برده می‌شد. وودورث بعد از مطالعه آزمون به همراه یک موافقت کرد که مطالعه استانداردسازی با استفاده از کودکان می‌تواند به ادبیات تفاوت‌های فردی کمک کند. نزدیک به هفت سال پس از مرگ رورشاخ، اولین تحقیق نظام‌مند مرتبط با آزمون شروع شد و یک را به عرصه‌ای وارد کرد که او را به یکی از چهره‌های واقعاً بزرگ در آزمون تبدیل کرد. یک نزدیک به ۳ سال در حال جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها برای مطالعاتش بود. این شامل آزمون ۱۵۰ کودک می‌شد. در طول این دوره او تماس خود را با ۲ نفر از دوستان نزدیکش حفظ کرد که برای اولین بار حدود ۱۰ سال پیش یعنی زمانی که به عنوان گزارشگر روزنامه در کلیولند^۱ مشغول کار بود با آنها ملاقات کرده بود. آنها رالف و مارگارت هرتز^۲ بودند. مدت کوتاهی پس از این که یک مطالعاتش را شروع کرد آنها برای دیدار با یک به نیویورک رفتند. مارگارت هرتز در آن زمان دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی بود که در دانشگاه وسترن رزرو^۳ کلیولند مشغول تحصیل بود. در طول این ملاقات، یک تعدادی از برداشت‌های خود را در مورد کار رورشاخ در اختیار مارگارت قرار داد و اشکال آزمون را به او نشان داد. او سریعاً پتانسیل گسترده روش را تشخیص داد و درخواست کرد که موضوع پایان‌نامه‌اش را در مورد آزمون انتخاب کند. او مطالعه‌ای مشابه مطالعه یک ولی با تغییرات چندی در نمونه‌گیری آن شروع کرد. بنابراین دومین تحقیق نظام‌دار در مورد آزمون شروع شد. هر دو پایان‌نامه در سال ۱۹۳۲ به اتمام رسید. پس از فارغ‌التحصیلی، هرتز یک موقعیت شغلی که شامل مطالعه چند

4-Brush Foundation
5-Adolph Hitler
6-Bruno Klopfer

1-Cleveland
2-Ralph & Marguerite Hertz
3-Western Reserve University

می‌شد و کلاپفر نیاز داشت تا روش اجرا و نمره‌گذاری آن را بیاموزد. مربی او یکی دیگر از تکنسین‌ها به نام آلیس گارباسکی^۳ بود. در طی نه ماهی که کلاپفر در این پست مشغول کار بود به شروطی که رورشاخ در کتاب تشخیص‌روانی پیشنهاد کرده بود جذب شد ولی به طور جدی به تدریس یا استفاده از آزمون علاقه‌مند نبود. در عوض علاقه اول او روانکاوی باقی ماند و ماندن او در زوریخ، فرصت خوبی برایش به وجود آورد تا تجارب شخصی قابل توجهی با یونگ به دست آورد. شغل او به عنوان تکنسین به مراتب کمتر از شغل او به عنوان عضو ارشد هیات در برلین رضایت‌بخش بود. او همچنان در تقاضای خود برای مشاغل دیگر، چه در سوئیس و چه در دیگر کشورها پافشاری می‌کرد. در نهایت منصب پژوهش‌گری گروه انسان‌شناسی دانشگاه کلمبیا به او پیشنهاد شد که او پذیرفت. او در سال ۱۹۳۴ به ایالات متحده مهاجرت کرد. این تقریباً همان زمانی بود که بک با بورس تحصیلی راکفلر به سوئیس رفت تا به مدت یک سال با ابرهالزر به مطالعه بپردازد. بک انتظار داشت که مطالعه در سوئیس به درک بهتر مفاهیم و فرض‌های رورشاخ کمک کند.

در سال ۱۹۳۴، بک ۹ مقاله در توصیف مزایای بالقوه رورشاخ برای مطالعه سازمان شخصیتی و تفاوت‌های فردی منتشر کرد. یکی از آن سه نفر قبل از بک پایان نامه‌اش را به پایان رسانده بود، به طوری که در سال ۱۹۳۴ علاقه به آزمون در ایالات متحده رو به گسترش بود.^۴ این علاقه در هر دو رشته روان‌پزشکی و روان‌شناسی مشهود بود درست مانند آنچه در طی دهه پیش و پس از مرگ رورشاخ در

اطلاعات برلین برای راهنمایی کودکان شد. این موسسه در طراحی و حوزه کاری، به موسسه راهنمایی کودکان در نیویورک که بک تحقیقات خود را در آنجا انجام می‌داد مشابه بود. اما بر خلاف بک که تا سال ۱۹۳۲ عمیقاً به آزمون علاقه‌مند شده بود، کلاپفر علاقه‌ای به رورشاخ نداشت. آموزش‌ها و جهت‌گیری‌های او به شدت پدیدارشناختی بود و علاقه زیادی به تئوری‌های روانکاوی فروید و یونگ داشت. او تحلیل‌گری را به طور شخصی در سال ۱۹۲۷ آغاز کرد و در سال ۱۹۳۱ در این زمینه آموزش دید با این هدف که به یک تحلیل‌گر تبدیل شود. در سال ۱۹۳۳، مستقیماً دستوراتی از دولت به مرکز اطلاعات برلین به منظور مطالعه کودکان و کمک به کودکان آریایی و غیرآریایی رسید در حالی که فشار بر روی یهودی‌ها رو به افزایش بود و این‌ها موجب شدند تا کلاپفر تصمیم به ترک کشور بگیرد. ورنر هیلبران^۱ که تحلیل‌گری را به کلاپفر آموزش می‌داد کمک کرد تا در بیرون از آلمان با استاد‌های زیادی در تماس باشد و به دنبال دستیاری برای او بود. کسی که به کلاپفر وعده داده بود تا در صورتی که بتواند در طی سال ۱۹۳۳ خود را به زوریخ برساند یک موقعیت برای او فراهم کند کارل یونگ^۲ بود.

موقعیتی که یونگ برای کلاپفر فراهم کرد یک تکنسین در موسسه سایکوتکنیک زوریخ بود. موسسه کارکردهای مختلفی داشت که در میان آن‌ها، آزمون‌های روانی برای داوطلبان انواع مختلف مشاغل نیز انجام می‌شد. آزمون رورشاخ یکی از تکنیک‌هایی بود که به طور معمول از آن استفاده

۱- هیلبران ۴ سال پس از آن که کمک کرد تا کلاپفر از آلمان پرواز کند، کارهایش را رها کرد تا به ارتش بین‌المللی برای جنگ‌های داخلی اسپانیا بپیوندد. او در تعدادی از آثار ارنست همینگوی به عنوان یک پزشک جاویدان شد. (Werner Heilbrun)

2-Carl Jung

3-Alice Garbasky

۴- وودورت بسیار مشتاق پروژه بک بود و به او برای چاپ فوری و مکرر آن اصرار کرد. بک (ارتباطات شخصی، ژوئن سال ۱۹۶۳) وودورت را به عنوان ویرایش‌گر مجله آمریکایی روانشناسی پذیرفت تا بتواند این کار را انجام دهد.

در اواخر سال ۱۹۳۴ تعدادی از دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه کلمبیا، تجارب قابل توجهی را که کلاپفر در زمینه آزمون از زوربخ به دست آورده بود را آموختند و به رئیس بخش خود، وودورث درخواست دادند تا یک سمینار درباره آزمون، توسط پژوهشگر انسان‌شناسی برگزار شود. وودورث با ملاقات و برگزاری سمینار توسط فردی نسبتاً ناشناس موافق نبود و به جای آن پیشنهاد کرد تا چند دوره آموزش رسمی برای آزمون توسط بک، هنگامی که از سوئیس بازگشت انجام شود. دانشجویان از علاقه خود منصرف نشدند، و کلاپفر را ترغیب کردند که سمیناری غیر رسمی در آپارتمان خودش به صورت ۲ عصر در هر هفته برگزار کند. کلاپفر پذیرفت به شرط اینکه حداقل ۷ دانشجوی شرکت‌کننده وجود داشته باشد و هر یک دستمزد کمی را برای ۶ هفته سمینار بپردازند.

کلاپفر قصد داشت که مبانی اجرا و نمره‌گذاری را در جلسات خصوصی تدریس کند اما ناتمام بودن کارهای رورشاخ قالب سمینار را تغییر داد. تقریباً در هر جلسه، زمانی که شرکت‌کنندگان در مورد پاسخ‌هایی که از تمرین با آزمون جمع‌آوری کرده بودند بحث می‌کردند، فقدان در تعیین دقیق محل لکه‌های گوناگون که آیا محل استفاده شده به طور معمول یا غیرمعمول به کار برده شده، اختلاف نظرهای زیادی را به وجود می‌آورد. مهم‌تر از آن، فقدان کد یا نمره برای تمایز پاسخ‌های مختلف که بر سایه‌ها تأکید داشتند منجر به بحث‌هایی می‌شد که اغلب تا شب ادامه داشت. کلاپفر می‌دانست که آینده آزمون می‌تواند نقطه عطفی در حل این مشکلات باشد. او یک معلم ماهر و یک سازمان‌دهنده ممتاز بود. همان‌طور که او علاقه‌اش را در آزمون یافت، بخاطر شور و اشتیاق دانشجویان بار دیگر برافروخته شد و بخاطر چالشی که از ناتمام بودن آزمون به وجود آمده بود هیجان زده شد.

اروپا رخ داده بود. اما برخلاف وضعیتی که در بین بیشتر اروپایی‌های محافظه‌کار وجود داشت و به صورتی تدریجی استفاده از آزمون گسترش یافت، دانشجویان آمریکایی با ۲ مشکل در رابطه با آزمون روبرو شدند. اولین مشکل این بود که رساله رورشاخ برای مطالعه در دسترس نبود، و حتی اگر یک کپی از آن پیدا می‌شد کسی که آن را مطالعه می‌کرد می‌بایست به زبان آلمانی مسلط می‌بود زیرا تا سال ۱۹۴۲ ترجمه انگلیسی برای آن وجود نداشت. دومین مشکل که اهمیت بیشتری نیز دارد این واقعیت است که گستردگی استفاده‌ای که در اروپا برای این آزمون وجود داشت در آمریکا وجود نداشت. در نتیجه، موقعیت‌های کمی برای یادگیری تکنیک‌های اجرا و نمره‌گذاری یا اصول تفسیر نتایج وجود داشت.

بک روش‌های رورشاخ را برای مدت ۲ سال در دانشکده پزشکی هاروارد^۱ و بیمارستان روانی بوستون^۲ تدریس می‌کرد، و هرگز شروع به تدریس روش‌های رورشاخ به تکنسین‌ها در بنیاد براش و دانشجویان دانشگاه وسترن رزرو کرد. دیوید لوی در سال ۱۹۳۳ نیویورک را ترک کرد تا سرپرستی واحد کودکان بیمارستان مایکل ریس^۳ در شیکاگو^۴ را بپذیرد و در آنجا تعدادی تکنسین را برای اجرای آزمون، آموزش داد. اما جز این ۳ محل، در مکان‌های دیگر، هیچ دستورالعمل رسمی برای آزمون وجود نداشت. این برای دانشجویان علاقه‌مند غیرمعمول نیست که ناکام شوند زیرا آموزش رسمی برای آزمون در دسترس نیست. این شرایط تأثیر عمده‌ای بر کار برونو کلاپفر گذاشت و موجب شد تا او به عنوان یکی از مهم‌ترین چهره‌ها در جامعه رورشاخ باشد.

1-Harvard Medical School
2-Boston Psychopathic Hospital
3-Michael Reese Hospital
4-Chicago

تکامل یابد. او در سال ۱۹۳۶ شروع به انتشار خبرنگارانه‌هایی کرد که نام آنها را *مبادلات تحقیقات رورشاخ* و سپس به *مجله تکنیک‌های فرافکن*، و در نهایت آنرا *مجله ارزیابی شخصیت* نامید. هدف اصلی این بود که به روزرسانی‌هایی در رابطه با تحول آزمون فراهم شود همان‌طور که کلاپفر در بسیاری از سمینارها به طور خصوصی هدایت آنها را بر عهده داشت و در سمینارهایی که نیاز به نظارت داشت در دانشگاه کلمبیا شروع به تدریس کرد. اما یک هدف ثانوی نیز وجود داشت: کلاپفر این مبادلات را به عنوان یک ابزار بالقوه برای به اشتراک گذاشتن اطلاعات، ایده‌ها، و تجارب مرتبط با آزمون می‌دانست. او در این زمینه از بک، لوی، هرتز، و ابرهالزر دعوت به همکاری کرد چون معتقد بود که گفتگو میان کسانی که تجارب زیادی در رابطه با آزمون دارند می‌تواند رشد هر چه بیشتر آزمون را تحریک کند. اما این نیز با مشکل‌هایی روبرو شد.

چندی قبل از این که موضوع تبادل مطرح شود، بک مقاله‌ای را یک مجله دیگر منتشر کرد (۱۹۳۶) که انتقادهای زیادی از جانب تعدادی از روانپزشکان سوئیسی به خصوص بلولر و پسرش مانفرد، به آن وارد شد که آزمون را در راهی که بک حس می‌کرد بیش از حد ذهنی است به کار بردند و به خصوص در مسیری که پاسخ‌ها نمره‌گذاری شده بودند. عنوان مقاله "اوتیسم در نمره‌گذاری رورشاخ" بود که دلالت بر این داشت که بک با سخت‌گیری، به انحراف کدها یا قالب نمره‌گذاری که رورشاخ با آن‌ها متحول شده بود حمله برده است. همان‌طور که در مقالات قبلی‌اش این کار را کرده بود، بک به نیاز به تحقیقات نظام‌مند و دقیق، که منجر به استانداردهای ثابتی برای اجرا، نمره‌گذاری، و تفسیر می‌شود توصیه می‌کرد.

پس از پایان دوره اول سمینار، دانشجویان تصمیم گرفتند تا دوره دوم که شش هفته طول می‌کشید را ادامه دهند، و دیگر دانشجویان از دانشگاه کلمبیا و دانشگاه نیویورک از کلاپفر درخواست کردند تا گروه دوم را تشکیل دهند. سمینار دوم به سمینار سوم و سمینارهای بعدی تبدیل شد و ادامه پیدا کرد. در هر یک از این سمینارها، درمورد نمره‌گذاری جدید برای مکان و شناسایی پاسخ‌هایی که ویژگی‌های سایه دارند بحث می‌شد و تصمیم‌های گرفته شده موجب ایجاد قالب نمره‌گذاری می‌شد. در اواخر سال ۱۹۳۵ قالب‌های نمره‌گذاری جدیدی اضافه شد که بیشتر آنها قابل توجه بودند. گروه کلاپفر به حل مشکل پاسخ‌های سایه روشن با استفاده از پیشنهاد‌های بندر (۱۹۳۲) نزدیک شده بودند اما بعد از آن برخی دوباره تعریف شدند و برخی را دیگران ایجاد کردند.

کلاپفر در سال ۱۹۳۶ بیشتر وقت خود را به آزمون اختصاص می‌داد. نکته قابل توجه این است که در آن زمانی که کلاپفر و دانشجویانش به دنبال توسعه آزمون بودند، جو مناسبی برای خلاقیت‌های شهودی وجود نداشت.

روان‌شناسان آمریکایی با تردید آنها هم ردیف با سنت علم خالص قرار می‌دادند. رفتارگرایی مثال بارزی از این برخورد بود، همچنین هرکسی که می‌خواست آنرا با سخت‌گیری از تجربه‌گرایی مجزا کند و یا تمایلی به پذیرش اصول آن نداشت اغلب با بدبینی به آن توجه می‌کردند. اینها مشکلات فراوانی را برای کلاپفر و فراتر از آن برای رشد و توسعه آزمون به وجود آوردند.

کلاپفر تشخیص داد که نیاز است تا اطلاعاتی در مورد رورشاخ منتشر کند، علی‌الخصوص به خاطر اینکه نمره‌گذاری‌های جدید در سمینارها مورد پذیرش واقع شود و دستورات جدید در مورد آزمون

منتشر کرد (بک، ۱۹۳۷). مقاله "برخی از مشکلات رورشاخ" به رویکرد کلاپفر انتقادات بسیاری وارد کرد و در اسناد دوگانگی بین این دو جهت‌گیری وجود دارد. در انتشار نسخه بعدی تبادلات، اظهار نظرهایی که در مورد مقاله بک شده بود منتشر شد که اغلب آنرا پیروان کلاپفر یا آنهایی که تمایل به بهبود جهت‌گیری خود داشتند نوشته بودند. تعدادی از آنها به بک انتقادات زیادی کردند و تعدادی نیز خیلی خصمانه بودند. در مجموع، این بررسی بیشتر در خدمت رفع نقاط ضعف بک بود.

هرتز در این باره بسیار ناامید بود و در اختلاف نظر بین بک و کلاپفر گرفتار شده بود. او در مورد نیاز به توسعه بیشتر آزمون، با بک موافق بود و تعهد او در این زمینه هیچ‌گاه کم رنگ نشد. ارتباط او با کلاپفر در ابتدا از طریق مکاتبات و سپس تماس شخصی، منجر به موضعی مثبت در راستای تلاش‌هایش برای یک رویکرد تلفیقی به مطالعه آزمون بود. اما مانند بک، او نیز به بررسی دقیق متعهد بود. هنگامی که اختلاف بین بک و کلاپفر در مبادلات آشکارا شد، او نقش یک میانجی را داشت. اولین تلاش او، انتشار چهارمین دوره مقالات تبادلات بود (هرتز، ۱۹۳۷) که در آن او متذکر شد که پایگاه داده‌های محدودی در مورد آنچه بک نتیجه‌گیری کرده است وجود دارد، هم‌زمان از گروه کلاپفر برای "تبدیل نمره‌گذاری به روشی شامل نمادهای پیچیده" انتقاد کرد. هرچند این مقاله کمی در بهبود روابط بک و کلاپفر نقش داشت، موجب نقاط ضعف بالقوه‌ای در هر یک از رویکردها شد. با این وجود، او همچنان امیدوار به ایجاد رویکردی واحد و یکپارچه برای آزمون بود و در دوره‌ای تقاضای جدیدی برای مصالحه و سازش داد (هرتز، ۱۹۳۹، ۱۹۴۱، ۱۹۵۲). (ب)

جای تعجب ندارد که با این موضع قاطعی که بک داشت نسبت به حرکت کلاپفر برای گسترش قالب نمره‌گذاری آزمون، واکنشی سرد نشان دهد. شکی نیست که قالب نمره‌گذاری که گروه کلاپفر آنرا توسعه داد و در اولین مبحث مبادله ارائه شد (کلاپفر و سنדר^۱، ۱۹۳۶) به خوبی سازمان‌دهی شده بود و با دقت به آن فکر شده بود. اما فقدان هرگونه پایگاه داده، به علاوه این واقعیت که قالب‌های گوناگون نمره‌گذاری و فراتر از آن نکاتی که رورشاخ برای آنها مفهوم‌سازی کرده و آنها را تعریف کرده بود یا کاوش‌های بک و هرتز در کارهایشان، برای کسانی که می‌خواهند در چارچوب تجربی با آزمون کار کنند، پذیرش آنرا مشکل می‌کند. در اوایل سال ۱۹۳۷ چیزهای بدی که بالقوه مصیبت‌بار بودند رخ دادند. پس از این که بک دعوتی را در سال ۱۹۳۶ دریافت کرد تا برای تبادل مطالبی بنویسد، یک کپی از دست‌نوشته‌هایش که در طول تقریباً ۲ سال آنرا آماده کرده بود، برای کلاپفر فرستاد. این اولین کتاب او بود که به عنوان اولین رساله انجمن روان‌پزشکی پیشگیر آمریکا، در سال ۱۹۳۷ منتشر شد که مقدمه‌ای بر روش‌های رورشاخ بود و سپس به عنوان "کتابچه راهنمای بک"^۲ شهرت پیدا کرد. کلاپفر تصمیم گرفت تا بخش عمده‌ای از مباحث مبادله در سال ۱۹۳۷ را به بررسی کتابچه راهنمای بک اختصاص دهد (کلاپفر، ۱۹۳۷). همان‌طور که ممکن است انتظار رود، بررسی آن کتابچه بیشتر منفی بود تا مثبت، بحث بی‌میلی بک برای اضافه کردن نمره‌گذاری و ضوابط او برای تعریف خوب در مقابل تعریف ضعیف، به صورتی کیفی بیان شده بود. این‌ها بک را به پاسخ دادن برانگیخت که کلاپفر در جلد دوم مبادلات آنرا

1-Sender
2-American Orthopsychiatric Association
3-Beck's Manual